



۴۴

ایران در آستانه

انقلاب مشروطیت

باقرمونی



۴۴

در آستانه

انقلاب مشروطیت ایران

باقر مؤمنی

مرداد ۱۳۴۵

چاپ اول

کتابهای سیمرخ :

- | | | |
|--|--------------------------------------|---------|
| ۱ - تاریخ حساب | ترجمه، پرویز شهریاری | ۲۰ ریال |
| ۲ - تمدن فرانسه | ترجمه، روح‌الله عباسی | ۲۵ |
| ۳ - انرژئی اتمی | ترجمه، حسن صفاری | ۳۵ |
| ۴ - سرگرمیهای فیزیک «جلد اول» ترجمه، مهندس احمد تمدن | | ۵۰ |
| ۵ - نیمه‌هادیها | ترجمه، محمد خیرخواه | ۶۵ |
| ۶ - زندگی در دریا | ترجمه، مهدی نجالی پور | ۳۵ |
| ۷ - تقارن | ترجمه، پرویز شهریاری | ۳۰ |
| ۸ - فن شنا | ترجمه، اسماعیل فیاض مشرف‌الملک | ۳۵ |
| ۹ - ماجراهای چاودان در فلسفه | ترجمه، انوشه سارا | ۷۰ |
| ۱۰ - سرطان | ترجمه، دکتر ایرج رفیعی | ۳۵ |
| ۱۱ - نسبیت | ترجمه، احمد آرام | |
| ۱۲ - نازیم | ترجمه، محمد سرپوشه محمد باقر مؤمنی | ۲۵ |
| ۱۳ - هندسه در گذشته و حال | ترجمه، پرویز شهریاری | ۲۵ |
| ۱۴ - جستجوی طلا | ترجمه، علیقلی کاتبی | ۲۰ |
| ۱۵ - انرژئی اتمی | ترجمه، ابراهیم جهاد | ۴۵ |
| ۱۶ - تفریحات ریاضی | ترجمه، هرمز شهریاری | ۳۰ |
| ۱۶ - علم فضا | ترجمه، غاروق قلی نیا | ۶۰ |
| ۱۸ - تمدنهای آفریقا | ترجمه، مسعود آشریان و حجت‌الله ستوده | ۴۰ |
| ۱۹ - اعداد اول | ترجمه، پرویز شهریاری | ۴۰ |
| ۲۰ - سرودهای دینی پادشاهان | ترجمه، ماشاءالله سوری | ۴۰ |

... و شصت سال از عمر مشروطیت ایران گذشت



مجموعه کتابهای علمی، تاریخی و فلسفی
با انتخاب و نظارت پرویز شهبازی

در آستانه انقلاب مشروطیت ایران : ناشر : مؤسسه انتشارات
امیرکبیر ، کاغذ ۷۰ گرمی ، تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه ، چاپ :
در چاپخانه حاج محمدعلی علمی ، پایان چاپ مردادماه ۱۳۴۵

مقدمه

يك یادداشت

جنبش مشروطیت ایران ، همیشه ازو است بی جا شده است و چون تعلیمی علمی از آن جعل نمانده ، از چه نیز آراسری گرفته اند . بخاطر ارزیابی درست این تلاش اجتماعی مردم و نظم در آن زمان که فرصتی داشتیم ، بر آن عدم تأیید علمی آن دست یازیم و در سالهای میان ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ به مطالعه و یادداشت پرداختیم . هنوز مطالعاتم بسیار ناقص بود که در اواخر سال ۱۳۲۹ بمشائینی ، در مهلی چند روزه ، رساله ای در این زمینه بر هم کردم . متأسفم که آن مطالعات قطع شد ، و از آن یادداشت ها ، جز این رساله ای نماند ، چیزی باقی نماند . این رساله بسیار ناقص است و نکات غیر علمی و اشارات فزردقیق در آن فراوان است ، اما چون برداشت کلی آن ، به زعم من ، درست و علمی است آنرا بدون دستکاری نشر میدهم ، و فقط مقدمه ای ، بتوان تکمله ، به آن ضمیمه میکنم .

اگر نسیر جامع و کاملی در باره مشروطیت ایران بدست نمیدهم ، و یادداشت کم نقابص این رساله را رفیع نمیکتم ، از آنروست که خود را برای این کار صالح نمیدانم ، و اثر به انتشار جزوهای ناقص است میزنم از آنروست که وجود یک مستاده ای کوور را بر فارسی معطوق ترجیح میدهم ، هر گاه این رساله بتواند در باره انقلاب ایران دودی روشن به خوانندگان بنهد و برای محققان مبنای تمیمی بنود من نیز اجر خود را دریافته بگیرم .

باقر مومنی

حکومت پارلمانی بورژوازی بود ، و سرانجام پس از طی نشیب‌ها و فرازها به‌سازش میان فئودالیزم بورژوازده و سرمایه‌داری بزرگ تجاری - که يك پایش به‌زمین چسبیده بود - خاتمه پذیرفت و از لحاظ شکل سازمانی به استقرار مشروطه سلطنتی بورژوا - ملاک منجر شد. انقلاب مشروطیت ایران در عین حال يك جنبش ملی بود که میبایست استعمار روس و انگلیس را بیرون براند و از سرمایه‌داری ملی کشور حمایت و آنرا تقویت کند ، اما سرانجام ، به‌سازش میان قوای حاکمه با استعمار انگلستان و سلطه پلامعارض این استعمار برپهنه ایران خاتمه پذیرفت

علت این نتیجه نامطلوب را در شرایط اجتماعی داخلی و خارجی ایران در آن زمان باید جستجو کرد :

در ایران مدت‌ها بود که سرمایه‌داری بوجود آمده و قدم در راه تکامل نهاده بود . این سرمایه‌داری عمیقاً جنبه تجاری داشت . از سرمایه‌داری صنعتی ، و بالنتیجه از کارگر صنعتی ، در ایران اثری نبود . سرمایه‌داران یا به‌عبارت بهتر بازرگانان بزرگ ایران بطور عمده دلال و فروشنده مصنوعات خارجی بودند . آنها مقداری تریاک و

اگر يك انقلاب اجتماعی نبردی باشد برای انتقال قدرت از دست يك طبقه اجتماعی بدست طبقه دیگر ، جنبش مشروطیت ایران يك انقلاب اجتماعی است. جنبش مشروطیت مبارزه خونین طبقات متوسط و سرمایه‌داری شهری ایران علیه فئودالیزم بود. این جنبش از لحاظ سازمانی هدفش برانداختن قدرت مطلقه فئودال و استقرار

گندم و توتون و کتیرا و خشکبار و فرش از ایران صادر میکردند و چندین برابر آن قماش و قند و چای و بلور و چینی از خارج وارد میکردند. در آن زمان هنوز زمین پایه قدرت و اعتبار و در عین حال منبع درآمد بود، و بازرگانان نیز قسمتی از دارائی خود را صرف بدست آوردن این منبع قدرت و درآمد میکردند و در صف ملاکان بزرگ زمین درمیآمدند. باین ترتیب سرمایه‌داری بزرگ تجاری از یکسو، از طریق معامله بازرگانی، با سرمایه‌داری خارجی و از سوی دیگر، از طریق خریدن اراضی مزروعی، با فئودالیزم پیوند مییافت. این سرمایه‌داری در عین حال طالب منفعت بیشتر و قدرت بیشتر بود و بهمین دلیل نمیتوانست با استعمار و فئودالیزم بکلی بدون معارضه باشد. و نیز روشن است که نمیتوانست در مبارزه خود برای بیرون راندن استعمار و یا مهار زدن به فئودالیزم مانند سرمایه‌داری صنعتی قاطع باشد. البته وقتی انحصار توتون و تنباکورا فی‌المثل به یک شرکت خارجی میدادند انقلابی میشد و بصد استعمار پنا میخواست، و یا اگر کاروان کالای او را راهزنان بغارت میبردند بصد خانخانی داد سخن میداد و

هنگامی که مأمورین حکومت استبدادی بدخواه خود از او مالیات و یا حق و حساب طلب میکردند خواستار قانون و مقررات میشد ولی طبیعی بود اگر شرکتهای استعماری به قلمرو تجارت او تخطی نمیکردند، و کالاهای او از راهها سلامت میگذشت و یا مأمورین حکومت او را بحال خود میگذاشتند و یا حتی امتیازی، فی‌المثل ضرب سکه را، باو میدادند و یا خود از طریق تصاحب اراضی بزرگ مزروعی صاحب رعیت و سوار و کبکبه و دبدبه اشرافی میشد دیگر اوضاع بر وفق مراد بود.

پایین تر از اینها اصناف بودند که بنحوی تحت سلطه و نفوذ سرمایه‌داری بزرگ تجاری قرار داشتند. قسمتی از اینها فقط واسطه خرید و فروش بودند و قسمتی دیگر تولید کننده و فروشنده. خصوصیات پدر سالاری بر رابطه میان استادکاران و شاگردان تسلط کامل داشت و باین ترتیب نیروی شاگردان در اختیار استادان کار بود. صنعتکاران و کسبه از لحاظ موقعیت و مقام اجتماعی در یک ردیف قرار داشتند و تقریباً از هر گونه امتیاز اجتماعی محروم بودند. مظالم فراوانی بر اینان تحمیل میشد؛ اگر ملاکان میخواستند گندم و ارزاق را

گران بفروشنند کیسهٔ اینان بود که خالی میشد. بازرگانان بزرگی ثروت خود را با خالی کردن جیب اینها انباشته میکردند. کار تولید و زحمت فروش از اینان بود و منتفع از دیگران. و گذشته از آن مأمورین حکومت استبدادی بی‌محابا بر اینان میتاختند. زیرا نه مالک زمین و نه صاحب سرمایه‌های کلان بودند که برایشان منبع قدرت باشد، و نه آئین و نظامی وجود داشت که از آنان حمایت کند. تنها قدرت صنعتی آنان بود که گاه به کمکشان می‌آمد و نیروی معنوی قسمتی از روحانیت بود که گاه پناهشان میداد.

قشر متوسط و فقیر روحانیان عمیقاً با طبقهٔ متوسط و فقیر شهری پیوند داشت و قسمت کوچکی از مقامات عالی روحانیت نیز که از لحاظ قدرت مادی در سلسله طبقات ممتاز در نیامده بود از لحاظ معنوی ارتباط خود را با این طبقات حفظ کرده بود. باین ترتیب روحانیت در عین حال که عده‌ای از اعظم خود را به میان اشراف درباری و طبقهٔ ملاکان فرستاده بود، هنوز عده‌ای از پیشوایان خود را در ارتباط معنوی با مردم عادی شهرها نگاه داشته بود. اینان

محافظه‌کارانی بودند که در عین داشتن امتیازات و قدرت معنوی فاقد نیروی مادی اشرافی بودند و چون از مردم نیرو می‌گرفتند و از خود ملک و ثروتی نداشتند از تاخت و تاز صاحبان امتیاز نفعی نمیدادند ولی با آنان نیز خصومت جدی و ریشه‌ای نداشتند.

و باین ترتیب سیمای شهرها از یکسو با صف‌بندی سرمایه‌داری بزرگ تجاری میانه‌رو، طبقات متوسط و مردم خورده‌پای انقلابی، روحانیان بزرگ محافظه‌کار - که دارای امتیازات و قدرت معنوی بودند - و بالاخره روحانیان متوسط و تپی دست که به طبقات متوسط و خورده پای شهری وابسته‌اند - ترسیم میشود. گروههای متوسط و بی‌چیز در عین حال رهبری گروههای مال‌مدار و صاحب امتیاز محافظه‌کار را پذیرفته‌اند.

اما از سوی دیگر در شهر طبقات اشرافی وابسته به دربار استبدادی و عمدهٔ اکثرهٔ آنان بچشم می‌خورد. تکیه‌گاه مادی این گروهها عامل عمدهٔ تولید زمان یعنی زمین است که منشأ اصلی قدرت و امتیاز میباشد. شاه صاحب عمدهٔ اراضی، تیول‌بده و مالیات‌بگیر است و در بارش

بر قدرت اشرافیت صاحب زمین، رؤسای صاحب تیول عشایر، آخوندان اشرافی موقوفه خوار، و بالاخره حکام و عمال ولایتی - که غالباً از تیولدارانند - استوار است -

اما در روستا که بیش از هشتاد درصد جمعیت را دربر میگیرد دو گروه متمایز زندگی میکنند :

کشاورز زمین کار و عشایر دامدار . کشاورزان خود به قشرهای متوسط صاحب نسق و تهی دست بی زمین تقسیم میشوند . اما چه در آنجا که مالک بزرگ آنان را بموجب عرف و قانون بهره مالکانه و سیورسات لخت میکند و چه آنجا که مالکیت دهقانی وجود دارد و مأمورین دولتی بعنوان مالیات و آذمهای خانهای مجاور یا کوچنده بعنوان باج آنان را غارت میکنند ، همگی فاقد امتیازات اجتماعی و قدرت مادی هستند و هیچکس و هیچ چیز از آنان حمایت نمیکند . مالکیت بزرگ ارضی به اشکال خالصه دولتی و یا سلطنتی، موقوفه، و تیول خوانین و والیان رفق دهقان را میکشد .

اما ایلات و عشایر، که قسمتی از آن به دامداری و قسمت دیگر به راهزنی و سربازی اشتغال دارد، تابع روابط

عشیره‌ای و طایفه‌ای است و بدنبال خان و کلانتر قوم و قبیله خود روانست . کوچ نشینی خصلت ممتاز ایل است ، ولی برایل کوچ نشین و عشیره تخته قاپو شده ، هر دو ، رابطه خونی و قومی تسلط کامل دارد . بجز غارت کاروانهای تجاری و چپاول روستائیان، عشیره بطور عمده از احشام خود ارتزاق میکند و کم یا زیاد نیز بذری میپاشد .

از هشتاد درصد مردی که در خارج از شهرها زندگی میکنند بیش از سی درصد از عشایرند و نزدیک به پنجاه درصد روستائی کشتگر .

اما در نیمه دوم قرن سیزدهم همه چیز در حال تحول است : سرمایه‌داری تجاری ایران و گسروه مرفهی که از طریق خدمت در امور دولتی و مستوفی‌گری میکوشد خود را بالا بکشد برای تصاحب زمین تلاش میکند و باین ترتیب شکل جدید مالکیت قنودالی و رابطه اجتماعی آن با دهقان تفاوت عمده دارد - و نوع جدیدی از ملاکان پدیدار میشود . این ملاکان نه ده نشین هستند و نه رابطه قوی با زارع دارند سرمایه‌داری همچنین برای خرید محصولات دامی و فروش مصنوعات که از خارج بدست آورده در میان عشایر راه پیدا

میکند. ازسوی دیگر نیز عده‌ای از صاحبان املاک و برخی از رؤسای ایلات فکر می‌افتند که خود نیز در سلك اینان در آیند و بر منابع جدید در آمد دست اندازند و بدینسان در میان برخی قبایل گرایش بسوی کشاورزی، که مستلزم تخته قاپو شدن است، شدت مییابد و تماس با شهرها بوجود می‌آید. چنین است کشش دو جانبه و متقابل سرمایه‌دار تاجر بسوی مالکیت بزرگ ارضی از یک جانب و فتوئدال ملاک بسوی منابع جدید در آمد از جانب دیگر.

اما آنچه که به شرایط خارجی و موقعیت جهانی کشور مربوط میشود چنین است که دو امپریالیزم روس و انگلیس، هم بمنظور تسلط بر منابع و بازار ایران و هم برای عبور به سرزمینهای دور، در صدد تسلط بر این کشورند. طبیعی است که آنها در این سرزمین بایکدیگر و با طبقات مختلف مردم برخورد و احیاناً تعارض پیدا میکنند و تضاد آنان با منافع طبقات مختلف در صف بندی گروههای اجتماعی و شدت و ضعف تحولات اجتماعی ایران اثر میگذارد. هر یک از این دو میکوشید تا گروهی از صاحبان قدرت را بسوی خود جلب کند و بخدمت خود در آورد. بطور عمده

استعمار روس در میان دربار و اکثر عشایر مسلح، و بخصوص عشایر شمال، نفوذ داشت و امپریالیسم انگلیس به جلب قشر بالائی طبقه تازه بدوران رسیده و برخی از عشایر، بخصوص عشایر جنوب، پرداخت. البته گاه این دو امپریالیزم در اثر شرایط جهانی و یا لزوم سرکوبی جنبش انقلابی ملی ضرورتاً با یکدیگر سازش میکردند، و در این هنگام وضع عوض میشد.

نیروهای انقلابی خارجی نیز در این میان نسبت به جنبش مردم ایران بی تفاوت نمیمانند. این نیروها در کشورهای همجوار و بخصوص در کشور روسیه ارزش خاصی برای جنبش اجتماعی ایران قائلند و انقلابیان قفقاز، ایران و بویژه آذربایجان را به سنگر بعدی مبارزات اجتماعی خود مبدل میسازند. مهاجرت‌های وسیع زحمتکشان بی چین ایران به سرزمین قفقاز و ارتباط سهل الحصول قفقازیان با نواحی شمال ایران تأثیر کار این انقلابیان را افزایش میدهد. این نیروها بخصوص بر زحمتکشان تکیه میکنند. در آستانه انقلاب مشروطیت روحیه طبقات اجتماعی چنین است:

دهقان بی امید و بی پناه در زیر فشار خرد میشود: خان او را میچاپد، ملاک تازه بدوران رسیده رمقش را میکشد، ملا سفره او را خالی میکند و دولت آخرین دینارش را میگیرد. همه بضد او هستند و طبقه متوسط شهری نیز جز همدردی گاهگاه زیر لبی و بیخود چیزی برای او ندارد. نه کسی او را به جنبش میخواند، نه خود امیدتقی از جنبش دارد و اگر هم در گوشه‌ای جنبشی کند بدون آنکه کسی باخبر شود بیرحمانه خانمائش را میسوزانند و خاکسترش را پیاد میدهند.

ایلات و عشایر بدنبال پند و فرمانروای بزرگ قوم خود روانند. برخی از رئیسان، آنانرا بسوی سازش با سرمایه‌داری بزرگ تجاری و احیاناً سیاست دلخواه امپریالیزم انگلستان می‌کشاند و برخی دیگر آنانرا بنفع سلطنت مطلقه و احیاناً سیاست دلخواه استعمار روس می‌تازانند.

طبقات متوسط و خورده‌پای شهری، که از حقوق اجتماعی و قدرت و امتیاز مادی محروم است، کمترین تفعی در ادامه استبداد مطلقه ندارد و باین دلیل انقلابی‌ترین

گروه اجتماعی است که در جنبش شرکت دارد. این طبقات برای سران اصناف و بازرگانان بزرگ احترامی خاص قائلند و رهبری آنانرا بگردن میگیرند و حتی هنگامی که بدون آنها سلاح بر میدارند و مستقلاً قدم در کارزار انقلابی میگذارند، چشمشان به دهان بزرگترها دوخته و سرانجام هم فدای سیاست و سازش آنان میشوند.

روحانیت، که بظاهر جمع یکپارچه و جامعه بسته‌ای است. در آستانه انقلاب، بر حسب وابستگی طبقاتی صنوف آن از هم گسیخته میشود، درباریان و ملاکان آن جانب استبداد را میگیرند. صاحبان نفوذ و قدرت معنوی در کنار سرمایه‌داران بزرگ سازشکار قرار میگیرند و برای آنکه نشانی از خود بجا گذارند گاه بدنبال کلمه مشروطه اصطلاح «مشروع» را بر آن میافزایند و گروههای متوسط و خورده‌پای آن همسراه و همپای برادران همطبقه خود بضد استبداد مردانه میجنگند و تا درون سنگرها و کنار مجاهدان پیش میروند، اما اینان نیز همچنان قید رهبری بزرگان محافظه کار خویش را بگردن دارند.

سرمایه‌داری بزرگ تجاری که در تلاش بدست آوردن

امتیازات مالی و ارضی میکوشد تا با مبارزه و مصالحه به حکومت برسد. با استبداد سلطنتی، با قدرت فتودالی و با امپریالیزم میجنگد و از اینرو آزادی طلب، ترقیخواه، و ملی است و به کمک و قدرت مالی خود و نیروی انقلابی طبقات متوسط که رهبری او را پذیرفته اند با آنان میجنگد. اما او در عین حال از انقلاب مردم خورده پا خوشش نمیآید و در دربار سلطنتی دوستانی دارد و میتواند با جنگ و گریز بنحوی در حکومت شرکت یابد، بنابراین طرفدار سلطنت مشروطه میشود و با گرفتن امتیازاتی با دربار کنار میآید. او در استثمار دهقان عمیقاً ذینفع است و از اینرو ترقیخواهیش در مرز تبدیل فتودالیسم خانمانی به مالکیت جدید ارضی متوقف میشود و با قشری از خانها که بسوی او دست دراز میکند صمیمانه دست میدهد. او از تجارت مصنوعات کشورهای صنعتی امپریالیستی نفع میبرد و اگر امپریالیزم عاقل باشد (و در این هنگام از نوع عاقل امپریالیزم است)، و او را در یکرشته منافع و اقتدارات آزاد بگذارد. بما او سازش میکند.

چنین طبقه‌ای در آستانه انقلاب مشروطیت رهبری

جنبش را در دست دارد و طبیعی است که نتیجه کار او مشروطه سلطنتی ابتری خواهد بود که سلطه گروه بورژوا - ملاک را تثبیت میکند و به امپریالیزم هوشمند انگلستان امید بسته است (بخصوص که پایه‌های حکومت تزار استعمارگر از درون متزلزل است و شکست‌های خارجی و نیروهای انقلابی داخلی او را به نابودی تهدید میکند).

بدینسان فقدان نیروی کار گر صنعتی، شرکت ندادن دهقانان (که مشارکت آنان هیچ انقلاب اجتماعی عمق و قاطعیت و دوام پیدا نمیکند) در جنبش مشروطیت و پیشوائی سرمایه‌داری تجاری لیرال سبب میشود که مالکیت بزرگ ارضی تثبیت گردد و سرمایه‌داری بزرگ تجاری به هدف‌های خود برسد، ولی مردم زحمتکش شهر و روستا همچنان در آستانه انقلاب باقی بمانند.

ایران و جهان

پیش‌گفتار

از همان روز که در کشور کهن ما فاصله طبقاتی رو بافزونی می‌نهاد نطفه‌های عصیان اجتماعی بصد وضع موجود نیز بسته میشد و پای زندگی رشد و وسعت مییافت. مانی که نشانی از یاس و نا آگاهی توده بی‌چیز ایران بود همچون مسیح آن‌را به نفی و ترك دنیا دعوت کرد و از این راه دردها

پیشگفتار

۲۳

و رنج‌هایشان را تسکین دارد. مزدك تا آنجا که زمان اجازه میداد فرزند اصیل و مثبت زحمتکشان ایران بود که بصد دستگاه جور و ستم طغیان کرد. «دادگر» زمان داد او بداد و با هزاران مردم دیگر زنده بگورش ساخت و از تاریخ سازان مجیز گوی وقت برای او مرتد و برای خود دادگر لقب گرفت.

مردم کشور ما از آن پس با امپراتوری زور کار عرب دست و پنجه نرم کرد. جنبشهای ملی از این پس زیور ملیت بخود آویختند. ابومسلم، سباد گبر، المقنع، عبدالله بن مقنع یکی پس از دیگری به خاک و خون غلطیدند. با بلك خرم دین و مازیار بن قارن در کنار یکدیگر با جناره خود بر چوبه دار آذین بستند. اما مردم آزاده و پیکار جوی ماهمه جا در زیر نامهای شیعی، معتزلی، سپید جامه، قرمطی، عباسی، کیسانی، اسمعیلی، خرم‌دین، راوندی، باطنی، جنابی، مجمره‌ای، خلفی، برقی و... بمبارزه خود بصد دستگاه خلافت و عاملین محلی او ادامه میدادند. آنها نام‌های مختلفی داشتند «ولیکن بمعنی، همه یکی» بودند و

«خویشتر را تعلیمی و رفیق» میخواندند^۱. در حقیقت این دسته‌ها از لحاظ دشمنی و کینه توزی نسبت بدستگاه حاکمه وقت هیچگونه اختلافی نداشتند.

این جنبش‌ها در درجه اول چون از دل مردم زحمتکش و بی چیز آب میخورد جنبه اجتماعی - اقتصادی داشت. در وهله دوم چون همه جا حکومت بغداد و دست نشاندهگان محلی او را میخواست و مجبور بود، واژگون سازد جنبه سیاسی داشت. در مرتبه سوم چون در محیطی مذهبی بوجود آمده بود رنگ مذهبی داشت و بالاخره در مرحله چهارم چون در محیط ایران پرورش یافته و علی رغم کلیه «ره آورد» های عرب بکار برده میشد جنبه ملی و ایرانی داشت.

این جنبش‌ها همگی «بتوده‌های مردم متوجه بود» و گروه‌های صنعتکاران و اهل حرفه‌ها را تشویق میکردند تا گردهم آیند و اتحادیه‌ها را تجهیز میکردند تا در کوبیدن طبقه حاکمه سلاحی در دست آنها باشند... آنها بر روی

۱ - سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک بنقل از مقاله خیام و

پیشگفتار

موالی تکیه میکردند^۱ و اگر برخی از آنان در ظاهر - گرایشی بسوی اولاد علی نشان میدادند بیشتر مصلحتی بود و در حقیقت «بفرزندان علی با همان نظری مینگریستند که بسایر افراد عرب نگاه میکردند و آنها را فقط بعنوان وسیله‌ای برای نیل به هدف بکار میبردند»^۲

این جنبش‌ها چون در درجه اول بر روی موالی ایرانی تکیه داشتند... رنگ اجتماعی و اقتصادی آنها قوی بود بطوریکه جنبش‌های مذکور، ایرانیان وابسته بروز گارباستان را با برنامه‌های اجتماعی و جنبه اشتراکی دربر گرفته بود. این برنامه‌ها در حقیقت ادامه جنبش اشتراکی مزدکی محسوب میشود.^۳

این طوفانها و نهضت‌ها، که از ابتدا صرفاً جنبه داخلی داشت و پس از حکومت عرب در ایران جنبه بین‌المللی نیز یافت و در قرون اولیه هجری به قله خود رسید، هیچگاه باز نایستاد. شاید گاهی این آتش نهضت ملی، در ایران در زیر خاکستر نهان شد ولی هیچگاه خاموش نگردید. اگر درجائی سرکوب شد از جای دیگر سر بر آورد و اگر

۱ - نقل از مقاله نهضت اسمعیلی

زمانی بظاهر فرونشست زمانی دیگر قد برافراخت. گاهی بوسه بر خاک زد و گاهی بر تخت جای گرفت .

ابومسلم بکمک یاران خویش امویان پر مدعا را از تخت بزیرافکند و بنی عباس را بر تخت نشاند . برمکیان مدتی دراز گرداننده چرخ حکومت عباسیان بودند . طاهریان نام خلیفه را از خطبه زدودند . صفاریان تا بغداد تاختند و بالاخره حسن صباح و پیروان او سلجوقیان را بصلح و سازش مجبور ساختند .

مقاومت مردم ایران پس از ایلغار خونریزانه مغول رنگ دیگر میگیرد و روح عصیان آنها که تا کنون، در قسمت بزرگی، جنبه مثبت و سازنده داشت اینک برای مدتی بجنبه منفی و تخریبی میگراید .

این حالت بخصوص برای روشنفکرانی که پیوندشان با مردم مقاوم بریده شده بسیار مناسب است . مردم زحمتکش نیز که قدرت مقاومتشان در زیر سم ستوران مغول درهم شکسته کم کم معتقد میشوند که گویا تسلیم و رضا از مقاومت و مبارزه اولی است .

اکنون روشنفکران مترقی در برابر درس خواننده‌های

کهنه پرست صفت آرائی میکنند و مردم ساده نیز سلاح نبرد را بزمین گذاشته‌اند. عرفان که نطفه‌های ضعیف آن در قرون اولیه هجری بسته شده بود ولی نهضت‌های عمیق مجال رشد باو نمیداد - اینک ظهور کرده و توسعه یافته است و از یک سو همچون حربه‌ای کوبنده بر مغز ریاکاران عالم نما فرود می‌آید و از سوی دیگر عده زیادی را تسکین میدهد و تخدیرشان میکند . شك کردن درباره چیزهایی که ابدی معرفی شده و یا مسخره کردن چیزهایی که مقدسش مینامند مضمون مبارزه این زمان را تشکیل میدهد .

بجای باطل و حسن صباح، مولوی و حافظ ظهور میکنند بجای دسته‌های قرمطی و سپید جامه و خرم دین دسته‌های نقش بندیه و شاه نعمت‌اللهی تشکیل میشود و بجای جنگ و ستیز در میدان سیاست، عرفان با تمام خصایص خود بر تخت می‌نشیند. اینک مردم به ترك دنیا و فراغ از کفر و دین و آزاد شدن از هر چه رنگ تعلق پذیرد دعوت می‌شوند . مردمی که بیش از شش قرن در زیر مهمیز اعراب و ترکان غزنوی و سلجوقی جان داده‌اند و اکنون مورد ایلغار مغولان چشم تنگ قرار گرفته‌اند و همه جاد در مبارزه خود را مغلوب یافته‌اند

این سخنان را باسانی و خوشدلی پیشواز میکنند! باید تن رها کرد تا پیرهن نخواست.

پیش از سه قرن عرفان با قدرت تمام حکومت میکند تا آنکه خلافت بغداد از پای در میآید و از میان خانقاه و خرابات، یعنی آنجا که مبارزه مثبت مردم ایران مدفون شده بود، حکومت شیعه صفویه - که قدرت کاملاً ایرانی زمان خود بود - سر بیرون میکشد. همینکه نقطه‌های امید هویدا میگردد یأس و بالنتیجه عرفان بکنجی میخزد ولی هنوز آثار یأس از میان نرفته و مردم با کتاب حافظ فال میگیرند و اشعار مولوی را زمزمه میکنند که حکومت صفویه نیز در اثر غرق شدن در تجمل سلطنت و دور شدن از خواستهای مردم رو بضعف می‌نهد و در اثر یورش افغانها یکباره از هم میپاشد.

قدرت عصیان مردم ایران يك بار دیگر در میان تهاجمات نادرافشاد منحرف و مجسم میشود، ولی هجوم ایل قاجار دیگر هیچ چیز برجای نمیگذارد. امیدها سر کوب شده‌اند، عرفان نیز در برق کشکول و منتشاء تجسم یافته و بلجن فرونشسته است. ظاهراً چیزی که خواستهای مردم

را بر آورد و رنجهای آنان را تسکین دهد دیگر وجود ندارد ولی در حقیقت چنین نیست. نه میتوان در دنیا را بست و نه میتوان مردم را از تکاپوی زندگی بازداشت.

زمانی که اروپا در خواب قرون وسطایی فرو رفته بود خروش نهضت‌های ملی ایران پایه‌های خلافت امویان و عباسیان را میلرزاند و از آن پس عرفان ستونهای کاخ ظلم را میجوید. اکنون که چرخ صنعت آهسته آهسته دندانهای خود را بر فراز بام واتیکان جا میدهد چگونه میتوان در ایران به مردم زحمتکش فرمان ایست داد؟ بخصوص که هجوم تاجران اروپایی بشرق توسعه یافته و خواه ناخواه نهضت‌های شرق را رونق و شکل داده است.

این هجوم درست باطلوع قرن یازدهم آغاز گردید. تاجران سیاست‌آب و کشیس‌نما همه‌جا در آمریکا، افریقا و آسیا و سرزمینهای پنداری هزار و يك شب بدنبال طلا، جواهرات و عاج و خلاصه چراغ علاءالدین؛ دریاها، کوهها و صحراها را درنوشتند. پرتقال به طنجه و کنگو و سودان دست انداخت (در سال ۱۴۱۵ م). واسکودا گاما در جستجوی

هندوستان از دماغه امید عبور کرد (۱۴۹۷ م). اسپانیا با نیروی دریایی خود از راه تشکیل شرکت‌های تجارتی، متصرفات پرتغال را از چنگش بیرون کشید و فرو بلعید. «کمپانی کشورهای دور» هلند کشتی‌های خود را به هندوستان فرستاد (۱۵۹۴ م). در نروژ، سوئد، دانمارک، روسیه، پروس همه جا شرکت‌های تجارتی تشکیل شد و شروع بکار کرد. در میان این هیاهوی سرمایه‌داران اروپایی فریاد فرانسوای اول آزمندان به رخاست که «خورشید برای من نیز مانند دیگران می‌درخشد». می‌خواهم بدانم کجای وصیت نامه آدم نوشته است که من نباید سهمی از دنیا داشته باشم».

ایران نیز از این پس میدان تاخت و تاز دوره‌گردان قرون وسطی، که اینک چهارپایان خود را با کشتی‌های بزرگ تجارتی و جنگی عوض کرده‌اند، قرار می‌گیرد. آلبوکرک بنام کشور پرتغال (در سال ۱۵۰۶) جزیره هرمز را، که در آنجا بیش از سیصد کشتی لنگر میانداخت و بیش از چهارصد تاجر در آن اقامت دائمی داشت، متصرف شد. آنتونی جینکنس بازرگان (۱۵۶۹ هـ - ۱۵۶۱ م) از طرف

کمپانی انگلیسی به نام مسکو برای تجارت ابریشم ایران، رقابت با پرتغال و پیدا کردن راه خشکی به هندوستان با ایران مأموریت یافت. شرکت هند شرقی تمام ابریشم جنوب ایران را بنفع انگلستان با انحصار در آورد (در سال ۱۰۲۷ هـ - ۱۶۱۸ م). هلند امتیازاتی از ایران گرفت (۱۰۳۲ هـ - ۱۶۲۳ م) و حتی یکبار (در سال ۱۰۵۱ هـ - ۱۶۴۱ م) صادرات و واردات ایران را بخود اختصاص داد. نمایندگان لوئی چهاردهم (در ۱۶۶۴ م) برای حفظ منافع شرکت فرانسوی هندوستان با ایران اعزام شدند و پس از مدتی (در ۱۶۷۱ م) آمد و رفت بازرگانان فرانسوی با ایران با معافیت هر نوع گمرک مجاز شد. روسیه که خیلی دیرتر از دیگران قدم در مرحله سرمایه‌داری گذاشته است، بدنبال سایر کشورهای اروپایی با ایران رو می‌نهد و پس از مدتی کوتاه طبق یک قرارداد شهرهای دربند و باکو و ملحقات آنها تا ساحل دریای خزر را بخود ملحق می‌سازد (۱۱۳۵ هـ - ۱۷۲۲ م)، و گرجستان (در سال ۱۷۲۳) تحت الحما لکوی روسیه را می‌پذیرد^(۱). ... بالاخره

۱- کلیه مطالب تاریخی فوق از کتاب «روابط سیاسی ایران با دنیا» تألیف دکتر صدر اخذ شده است.

زمانی فرا میرسد (اوایل قرن نوزدهم) که سرمایه داران اروپائی سرافکنده از میدان ایران پای میکشند و جای بانگلستان و روسیه میبردازند .

تاریخ ایران از این پس با سرنوشت و اعمال این دو کشور آمیخته و جدائی ناپذیر است و برای مطالعه آن بایستی ارتباط کشور ما را با این دو سیاست مورد توجه قرار داد .

ایران و روسیه

دیدیم که روسیه دیرتر از سایر کشورهای اروپائی در صحنه سیاست امپریالیستی قدم گذارد، چه دیرتر از دیگران با صنعت و تمدن بورژوازی آشنا شده بود، ولی نفوذ او در پهنه ایران چه از لحاظ سیاسی و اقتصادی و چه از لحاظ نظامی و ارضی شدیدتر و عمیقتر از دیگران بود و این

نه‌وذ مخصوصاً از اوائل قرن نوزدهم شدت و عمق بیشتری یافت .

سرمایه‌داری روسیه از یکسو برای ممانعت از رشد نهضت‌های ملی و انقلابی داخلی و از سوی دیگر برای رقابت با سایر سرمایه‌داران اروپائی و تسکین آرزویش بایران علاقه زیادی داشت و هر روز چیز تازه‌ای از او میخواست .

علاوه بر روابط قبلی روسیه و ایران و قراردادی که بین پطروشاه طهماسب بسته شد و بموجب آن مقداری از خاک ایران و روسیه واگذار گردید، نخستین جنگ بین ایران و روسیه به اغوا و پشت‌گرمی ناپلئون در گرفت (در سال ۱۸۰۴-۱۲۱۹ هـ)^۱

نتیجه معلوم است :

ناپلئون که مظهر سرمایه‌داری جهان‌خواره فرانسه است و از تمام خصائص دورویی و تزویر که بنام سیاست (پلتیک) نامیده میشود برخوردار است تزار را بموجب یک قرارداد در آغوش میکشد و به سادگی سیاستمداران ریش‌دراز ایران لبخند میزند و بالنتیجه دریای خزر بروی روسیه ،

۱- اخذ از کتاب «روابط سیاسی ایران با دنیا»

برای تر کتازی او بشرق باز میشود .

بیش از بیست سال نمیگذرد (۱۸۲۶م - ۱۲۴۱ هـ) که باغوای انگلستان جنگ دیگری بین روسیه و ایران در میگیرد و این بار کشور ایران (طبق معاهده ترکمانچای در ۱۸۲۸م - ۱۲۴۳ هـ) نخب جوان و پروان را بروسیه تقدیم میدارد و تعهد میکند که ده کروور تومان (بیست میلیون منات) نیز بابت غرامت جنگ بپردازد. علاوه بر این روسیه انحصار کشتی‌رانی دریای خزر را بچنگ میآورد^۱ .

سررشته‌داران کشور ایران که از این پس قدرت عظیم تزار را، که پشت‌گوش آنها ایستاده ، بهتر و بیشتر حس میکنند ترجیح میدهند بدون جنگ و ستیز خود را با او گذارند و در قبال فروش ایران و مردم آن وضع خود را حفظ و تثبیت کنند . تراز نیز ترجیح میدهد که ایران را در سزمین و با پیغام خلع سلاح کند تا در میدانهای نبرد . از این پس روسیه با لگام‌زدن بر دهان زمامداران و متنفذین ایران هر لحظه جای پای تازه‌ای بدست میآورد

۱- اخذ از کتاب «روابط سیاسی ایران با دنیا» و ده جموعه

معاهدات ایران و دنیا، گرد آورده پیرنیا .

و پس از زمانی کوتاه چون شتری که تمام آسیاب را اشغال کند برپهنه ایران پنجه میاندازد و آسیابان را در زیر شکم خود جای میدهد.

تاجران سیاست‌آب روسی بسوی سرزمین دست - نخورده ایران هجوم میکنند و بنفع خود و دستگاه حاکمه کشورشان رگهای حیاتی ایران را در دهان میگیرند و مواد غذایی آنرا فرو می‌بلعند.

لیاتازوف امتیاز صیدماهی رودخانه آستارا تا اترک را (در سال ۱۸۸۴ م - ۱۳۰۲ ه) بدست می‌آورد. جازطروس و شرکاء برای پنجاه سال یکه تاز مرداب انزلی و کلیه رودخانه‌هایی که به بحر خزر میریزد میشود (۱۸۸۷ م - ۱۳۰۶ ه). ژان یلینا کوف مجاز میشود که بانک رهنی تأسیس کند (۱۸۹۰ م - ۱۳۰۸ ه). ساولان خان امتیاز کشیدن راه جلغا تا همدان، کشتیرانی در دریاچه ارومیه، استخراج معادن، بریدن چوب از جنگل‌ها و استفاده از مصالح بنائی را برای مدت ۹۹ سال بعنوان باج سیل دریافت میدارد (۱۸۹۱ م - ۱۳۰۹ ه). کمپانی روس و ایران (بشرکت بیمه حمل و نقل) راه خلیج انزلی و قزوین را قبضه میکند

(۱۸۹۳ م - ۱۳۱۱ ه) و بالاخره بانک استقراضی روس باستانک هائیکه بدهان متمتعین کودک صفت ایرانی میگذارد تسلط خود را بر راه جلغا صورت قانونی میدهد (۱۹۰۱ م - ۱۳۱۹ ه) و همه را عهده خویش میسازد. بعلاوه طبق معاهدات رسمی فعالیت بازرگانان روسی در ایران آزاد و حتی ورود و صدور کالاهای آنان عملاً از حقوق گمرکی معاف میشود. طبق يك قرارداد امتیاز کشیدن تلگراف چکش لر - استرآباد پروسیه واگذار میشود و بدین ترتیب مأموران دولتی روس در طول این خط‌فرمانروائی مطلق می‌یابند (۱۸۸۱ م - ۱۲۹۸ ه) علاوه بر اینها چند سال بعد (۱۸۹۳ م) فیروزه و قسمتی از نواحی مرزی پروسیه داده میشود. روسیه تزاری حتی بر قشون ایران نیز دست میاندازد و امتیاز تعلیم يك بریگاد قزاق را از دولت ایران میگیرد. پس از مسافرت مظفرالدین‌شاه باروپا گمرک، ضرابخانه و مالیه ایران بدست نوز بلژیکی و در حقیقت بدست تزار میافتد. بانک استقراضی روس یکبار (در ۱۸۹۹ م) دوازده میلیون تومان (بیست و چهار میلیون -

۱ - اخذ از مجموعه معاهدات ایران و دنیا گرد آورده

منات) با فرغ صدی شش و یکبار (در ۲۱۹۰۲) ده میلیون منات به مظفرالدین شاه قرض میدهند و در آمد گمرکات کشور (باستثنای خلیج) و شیلات و تلگرافات را به گرو بر میدارد. علاوه بر این بانک مزبور چهل و هشت میلیون منات به اعیان و آقایان وام داده و ملک آنان را به گرو کشیده است.^۱

برای نشان دادن نفوذ روسیه در ایران کافی است گفته شود که در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه از یک میلیارد تومان حمل و نقل شصت و دو درصد آن در دست این دولت بود و قند و قماش و کبریت و نفت ارزان روسی بر بازار ایران حکمفرمایی میکرد.^۲

اینک مدتهاست که تزار برای حفظ منافع خود در ایران و حتی بدست آوردن امتیارات تازه ای دستگاه حاکمه ایران را قبضه کرده است. تنها عده بسیار کمی از اشراف و آقایان مانده اند که بانک استقراضی به آنها قرض نداده باشد و یا از ترس در آستانه تزار بینی بر خاک نمالیده باشند.

۱ - اخذ از مجموعه معاهدات، و کتاب «تاریخ اجتماعی

دوره قاجاریه». تألیف مستوفی.

۲ - از کتاب «تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه»

دولت تزاری حتی توانسته است در میان تجار و طبقه متوسط نیز طرفدارانی برای خود پشراشد.

خلاصه تا سالهای اول قرن بیستم که نطفه های جنبش مشروطیت در آن رشد و توسعه مییابد، روسیه تزاری میتواند با قدرت نظامی و اقتصادی خود از یک سو قسمتی از خاک ایران را رسماً بخود ضمیمه کند و بقیه آنرا نیز در تازهای امتیازات بیچاند و از سوی دیگر قسمت بزرگی از دستگاه حکومتی ایران را قبضه کند و حتی در میان مردم متوسط پایگاههایی بدست آورد.

اما تزار تاراجگر در ایران با حسریف نیرومندی مانند انگلستان، که او نیز بنوبه خود در میان دستگاه حاکمه و مردم متوسط ریشه دوانده و برای ترک تازی در ایران و حفظ منافع خود در هندوستان هر لحظه بکوشش خویش میافزاید. همه جازو پرست و بایستی پنجه نرم کند.

ایران و انگلستان

سرمایه‌داری انگلستان که پس از پرتغال قدم
بعرصهٔ تاخت و تاز نهاد و در اوایل قرن هیفدهم از لحاظ
جنگی خود را کاملاً ورزیده کرده بود در پهنهٔ ایران بکامک و
همراهی شاه عباس بر پرتغالیان فائق آمد و از آن پس
پایه‌های نفوذ خود را که از سالهای قبل نخستین هسته‌های

ایران و انگلستان

۴۱

آنرا کار نهاده بود در ایران مستحکم‌تر ساخت و آن را
توسعه بیشتری داد.

قرن نوزدهم شاهد حملات آژمندانهٔ بریتانیا بکشور
ماست. این کشور علاوه بر منافع که از خاک ایران
برمیداشت برای حفظ منافع خود در هندوستان احتیاج
مبرمی به نفوذ زیاد در داخل دستگاه حکومتی ایران
داشت. لذا ازیکسو بجلب برخی از افراد دستگاه حاکمه
همت گماشت، ازسوی دیگر بتحریكات در داخل ملل تابعهٔ
ایران دست زد و از سوی دیگر با تکیه بقدرت نظامی و
مالی خود ایران را در بندهای معاهدات و قراردادهای مقید
ساخت.

قبل از همه باید میان ایران و هندوستان فاصله
ایجاد کرد. بهمین منظور افغانها دوبار در زمان محمد شاه
طغیان میکنند و بالاخره (در سال ۱۸۵۷-۱۲۲۳ هـ) روزی
فرا میرسد که هرات بوسیلهٔ حسام‌السلطنه اشغال میشود.
والپایان افغان علیه حکومت مرکزی ایران طغیان میکنند
امیر دولت محمد خان حاکم کابل نیز سر از اطاعت دولت
ایران می‌بپچد و هنگامی که دولت ایران میخواهد بدفع

آنان بپردازد، کشتی‌های جنگی انگلیس در بوشهر و محمره لنگر میاندازند و بنایک قرارداد (بین انگلستان و ایران) هرات و افغانستان مستقل شناخته شده و با انگلستان واگذار می‌گردد. طبق همین قرارداد است که انگلستان رسماً برای علاقمندان و خدمتگذاران خود در ایران تأمین می‌گیرد^۱

چند سال بعد نیز بعنوان تعیین سرحدات ایران و کلات (یکبار در ۱۸۷۱ و یکبار در ۱۸۹۵) قسمتی از بلوچستان بتصرف انگلستان درمی‌آید. از این پس قراردادهای تلگرافی و تجاری است که از طرف این دولت تاراجگر با ایران تحمیل می‌شود. طبق قراردادهای تلگرافی (۱۸۶۲، ۱۸۶۸، ۱۸۶۹ و ۱۹۰۱) سیم کشی‌های تلگراف، که صرفاً بمنظور تأمین منافع انگلستان در بلوچستان افغانستان و سایر نقاط صورت می‌گرفت، همه تحت نظر صاحبمنصبان انگلیسی و بخرج دولت ایران میبایست انجام گیرد. یک قراردادنامه گمرکی (در ۱۹۰۳) قانوناً ورود و صدور اجناس انگلیسی

۱- اخذ از کتابهای «روابط سیاسی ایران با دنیا» و «مجموعه معاهدات» و «تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه».

را از گمرک معاف میدارد^۱. بانك شاهنشاهی کم کم دست و پای ایران را بهم می‌پیچد. کمپانی رژی بعنوان خسارت پانصد هزار لیره باسود صدی شش (که در سال سه هزار لیره میشود) خود را طلبکار دولت میداند^۲ (۱۸۹۱م-۱۳۰۹هـ) یکنفر انگلیسی امتیاز کشیدن راه آهن را می‌گیرد و بالاخره انحصار استخراج معادن نفت (در ۱۹۰۱) یک انگلیسی مهاجر واگذار میشود^۳.

ناصرالدین شاه ظاهراً بعنوان تجدد خواهی ولی در حقیقت بمنظور بسط نفوذ انگلستان در ایران و برای جلوگیری از توسعه نفوذ روسیه به روی کار آمدن کسانی که با انگلستان تمایل و علاقه داشتند و یا در انگلستان تعلیم یافته بودند تا آنجا که توانست کمک کرد. بدین ترتیب انگلستان در میان دستگاه حکومتی دوران استبداد دست نشاندگانی داشت که پس از مشروطیت نیز همه کاره بودند و بنام مشروطه خواه کبیر و صدرملیون و امثال آن خوانده میشدند.

از سوی دیگر انگلستان یاد گرفته بود که برای عقب

۱- اخذ از مجموعه معاهدات ایران و دنیا.

۲-۳- اخذ از کتاب «تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه» و

«مجموعه معاهدات ایران و دنیا».

زدن حریف روسی و جلب بیشتر دستگاہ حاکمه به جنبش مردم ایران ، که تحت تأثیر رشد طبقه متوسط داخلی و طرز تفکر مخصوص این طبقه از یکطرف و بسط نهضت‌های بورژوازی و ملی اروپا و شرق از طرف دیگر ، رشد و دامنه‌میافت توجه کند و آنرا در مواقع مقتضی وجه‌المصالحه قرار دهد .

جنبش‌های ملی در اروپا و شرق

بافر رسیدن قرن نوزدهم ، بورژوازی اکثر کشورهای اروپائی بکمک مردم زحمتکش بساط فتودالیسم داخلی را درهم می‌پیچد و پس از عقب‌زدن موقتی مردم عادی آگاهانه‌تر و منظم‌تر در جستجوی گنج‌های طلا بشرق رو می‌نهد و به مرحله جدیدی که امپریالیزم نام دارد وارد میشود . ولی

همانطور که بورژوازی در مبارزه خود برای بچنگ آوردن امتیازات طبقاتی محرك مردم زحمتکش به مقاومت و پیکار دسته‌جمعی است، همانطور هم امپریالیزم در رقابت خود و در تلاش خود برای تصرف بازارهای تازه محرك ملت‌هایی است که آنها را برده میکند. در حقیقت «بورژوازی با پیشرفت سریع کالیه ابرازهای تولید با وسائل ارتباطی کاملاً تسهیل شده همه و حتی برترین ملت‌ها را وارد تمدن میکند». بورژوازی بواسطه رشد سریع صنعت مجبور است از عرصه کشور خود قدم فراتر نهد، زیرا باین وسیله مردم زحمتکش داخلی را زودتر و بهتر میتواند سرکوب کند و یا فریب دهد. بهمین منظور یعنی بخاطر فرار از نهضت‌های توده‌ای داخلی است که دریاها را پشت سر میگذارد و قدم در سواحل دور می‌نهد.

در قرن نوزدهم از یکسو غریب‌پرچم‌های اروپا به بورژوازی و هیاهوی کشتی‌های تجارتمی و نظامی او، شرق خواب‌آلود را بیدار کرد و افکار نو را در این سرزمین کاشتمند پراکنده ساخت، و از سوی دیگر نهضت‌های انقلابی اروپا راهنمای مردم شرق در مبارزه بضمیمه داران متجاوز خارجی گردید.

انقلاب صنعتی انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م) که از میان ایزارت تولید سر بیرون کرد، برای در هم نوشتن بساط کهن بکمک صنعت پیروزمند آمد و بر تأثیر آن در تحول اجتماع افزود. مردم زحمتکش سایر کشورهای اروپائی همینکه با صنعت و روبناهایی که این پدیده بهمراه داشت آشنا میشدند خود را بانجام کارهایی قادر میدیدند که قبل از آن اساساً بخاطرشان خطور نمیکرد. فضای اروپای قرن نوزدهم همه‌جا از فریاد آزادی، برابری، برادری، مشحون بود.

مردم فرانسه برای تحقق ایده‌آل خود از پای نشستند و پس از انقلاب ۱۷۸۶، که جنبه‌های انقلابی آن با رو بسپرها و مازاها بدست بورژوازی بگور سپرده شده بود دست بانقلابات دیگر زدند:

در ۱۸۳۰، که شارل دهم مجلس را برای باز دوم منحل کرد و آزادی مطبوعات را از میان برد، انقلابی رخ داد و پس از سه روز (۲۶ تا ۲۹ ژوئیه) از طرف مردم انقلابی خلع خانوادۀ بوربن از سلطنت اعلام شد. از سال ۱۸۴۱ بمنظور تغییر قانون انتخابات بتفیع کارگران، مبارزه

شروع شد و در ۲۲ فوریه ۱۸۴۸ انقلابی بوقوع پیوست و به فرار لوئی فیلیپ به انگلستان منجر گردید. حکومت موقتی نیز در ۲۵ فوریه اعلام داشت که «حکومت فرانسه جمهوری است و سلطنت انحلال یافته است». کودتای ناپلئون سوم (در ۱۸۵۱) نیز نتوانست جنبش مردم را مانع شود و برای بار دیگر در چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ حکومت جمهوری اعلام گردید و حتی (در ۱۸۷۱) کارگران و مردم زحمتکش پاریس برای برقرار کردن یک حکومت کارگری به انقلاب کمون (از ۱۸ مارس تا ۲۷ مه) دست زدند.

مردم زحمتکش و بخصوص طبقه کارگر فرانسه با همه شکست‌هایی که در مبارزات اجتماعی نصیب شد بالاخره توانست بساط فئودالیسم را برچیند و منافع خود را بر بورژوازی موجود تا حدود امکان تحمیل کند.

بدنبال نفوذ و بسط صنعت و انقلابات انگلستان و فرانسه مردم سایر نقاط اروپا نیز تکان سختی خوردند. در سیسیل ایتالیا (در ۱۸۴۰) انقلاب شد. مردم دوك نشین‌های پارم و مدن و ممالک کلیسا (۱۸۳۱) طغیان کردند و در تمام این موارد ارتش اتریش که در آن زمان ایتالیا را اشغال کرده

بود بشدت انقلابیون را سرکوبی میکرد، ولی بالاخره مردم انقلابی موفق شدند. بطوریکه (در ۱۸۴۸) ابتدا در سیسیل و سپس در سراسر ایتالیا پس از یک سلسله انقلابات حکومت مشروطه روی کار آمد و نیز در همین سال بود که مردم لمباردو، و نیز ویلان ارتش اتریش را از کشور خود راندند و استقلال خویش را اعلام داشتند، یکسال بعد نیز در فلورانس و ممالک کلیسا پس از فرازپاپ، حکومت جمهوری اعلام شد.

در سال ۱۸۴۸ دولت مرکزی اتریش با تقاضاهای ملی و انقلابی مردم قلمرو خود روبرو شد: هنگری (در سوم مارس ۱۸۴۸) تقاضای وزارتخانه مستقل ملی میکرد، بوهم استقلال و آزادی زبان طلب مینمود، وین آزادی و مجلس میخواست و حتی در جنگی که برای تأمین منظورهای فوق زخ داد مترینخ فرار کرد و موقتاً نظریات مردم آزادیخواه نقاط مذکور در فوق بکرسی نشست.

در پروس (در ۱۸۴۸) قانون اساسی فرانکفورت و مجلس ملی بوجود آمد و در اثر زردخوردی که در ۱۷

مارس بین مردم و قوای دولتی روی داد آزادی مطبوعات و سایر آزادیهای بورژوائی اعلام شد و با همه فشارهایی که دولتهای وقت به مردم وارد می‌آوردند، در اثر جنبشهای مردم حتی قوانینی بنفع کارگران وضع گردید.

دامنه این جنبشها باندازه‌ای وسیع بود که استپ‌های وسیع و کوههای منجمد روسیه را نیز بلرزده در آوود. طبقه متوسط لهستان در ۲۹ نوامبر ۱۸۳۰ بصد تزار قیام کرد. در این قیام اگرچه آزادیخواهان و استقلال‌طلبان قتل عام شدند ولی یار دیگر (در ۱۸۶۳) بصد تزار قیام نمودند، تزارهای روس برای جلوگیری از توسعه نهضت آزادیخواهی در قلمرو خود بشدیدترین وجهی رفتار میکردند. مثلاً نیکلای اول «ورود کتب خارجی را... منع کرد... در سال به بیشتر از سیصد نفر دانش‌آموز اجازه ادامه تحصیلات نمیداد. از عده دیران و استادان کاسته کسانی را که از کتب فلاسفه و نویسندگان انقلابی اروپا پیروی میکردند اخراج نمود. مسافرت به اروپا را منع کرد... روزنامه‌های کشور را تحت تفتیش سختی قرار داد... قرائت کتب خارجی اصلاً ممنوع بود و

متخلفین بمجازات سخت میرسیدند»^۱. «تزار همه جا طرفداران نظریه اشتراکی را، حتی مطلقین، بدون محاکمه اعدام میکرد.»^۲ ولی هیچیک از این اقدامات مانع نشد که مردم زحمتکش دست از مبارزه بردارند و یا اصول سروار از سر تاسر روسیه رخت برنهند.

این انقلابات پی در پی که در قرن نوزدهم اروپا را درخود گرفته بود کلیه دسایس دولتهای اروپائی را آشکارو پایمال ساخت. کنگره وین که برای سرکوبی نهضت انقلابی مردم آلمان ایجاد شد بصورت يك «تأثر کمندی» درآمد. کنگره بروبودوسپلنزی لایباخ در کارینول (۱۸۲۰-۱۸۲۱) و کنگره ورن (در ۱۸۲۲) که برای سرکوبی انقلابات ایتالیا و اسپانیا بوجود آمدند یکی پس از دیگری بچامویل افتادند و حتی «اتحاد مقدس» نیز که از اجتماع دولتهائی مانند روسیه و اتریش و پروس و فرانسه قدم بعرضه ظهور نهاد، در برابر انقلابات اروپا و بخصوص انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه همچون شیر بر فین آب شد.

۱ و ۲ - نقل از کتاب «تاریخ اروپا» تألیف عباس پرویز

بطور خلاصه «در نیمه اول قرن نوزدهم مرکز (انقلابات) در فرانسه و گاهگاه در انگلستان بود. در سال ۱۸۴۸ آلمان وارد صف ملل انقلابی گردید» و حتی اسلاوها که در سال ۱۸۴۸ بمشابه سرمایه سوزانی بودند که شکوفه بهار ملل را نابود ساختند» با فرا رسیدن نیمه دوم قرن نوزدهم «بمشابه طوفانی (شدند) که تخته یخهای ارتجاع را بشکند و با نیروی سرکش، بهاری نوین و سعادت مند برای ملت‌ها بار آورد.»^۱ حتی میتوان گفت که روسیه قرن نوزدهم دیگر نه تنها «دژ ارتجاع و استبداد اروپای غربی» نبود بلکه به تکیه گاه جنبشهای آزادیخواهان اروپای غربی مبدل شده بود. بدین ترتیب آسیای تارک نمیتوانست در میان پرتو افشانی این نهضت‌های درخشان بر تیرگی خود ادامه دهد. جرقه‌هایی از این انقلابات در اثر برخورد سم ستوران بورژوازی با سنگ‌های آتش افشان شرقی در شرق افتاد و کم‌کم بآتش دامنگیر بدل شد.

بورژوازی اروپا در وهله اول برای تضعیف و تقسیم

۱ - از مقاله کاونسکی به نقل از کتاب «مرض بچکانه»

چپ روی ۴۰.

حکومت عثمانی که بزرگترین و قوی‌ترین حکومت شرق بود نهضت‌های آزادیخواهان ملل تابعه آنرا تقویت کرد. سر بها (در ۱۸۰۴-۱۸۱۵) و یونانیا (در ۱۸۲۱-۱۸۲۹) شورش کردند. مصر ظاهراً استقلال خود را بدست آورد (۱۸۳۱-۱۸۴۱). رومانی از حکومت عثمانی (در ۱۸۶۱) جدا شد. بلغار (در ۱۸۷۸) حکومت مستقل خود را تشکیل داد و مونتنگرو (در ۱۸۷۷) و کرت (در ۱۸۹۷) مستقل شدند.^۱

بموازات این تجزیه و تقسیم‌ها و در اثر نفوذ صنعت و راه و رسم بورژوازی از یکطرف و تفرقه و توده ترک و بورژوازی آن کشور از سلطه بورژوازی اروپا از طرف دیگر، نهضت «جوانان ترک» برای برچیدن بساط فئودالیسم و جلوگیری از نفوذ امپریالیسم قد بر افراشت و قانون اساسی ۱۸۷۶ را اعلام داشت و با وجود پافشاری و سماجت سلطان عبدالحمید باردیگر در ۱۹۰۹ بنام «کمیته اتحاد و ترقی» حکومت مشروطه را برقرار کرد.

نهضت بورژوازی ژاپن در قبال فشارها و تحمیلات

۱ - اخذ از کتاب «روابط سیاسی ایران با دنیا»

مالداران امریکائی، فرانسوی و انگلیسی بیشتر رنگ‌ملی بخود گرفت. مونتسوهیتو، میکادوی‌زمان، مجبور شد بساط شگون‌ها را که مظهر فتودالیسم و مخالف جدی تمدن اروپائی بودند درهم نوردد و صنعت و سیستم حکومتی اروپا را بپذیرد. «تجار، کارگران و دهاقین (که) از هیچگونه امتیازات اجتماعی بهره‌ای نبرده، جز اطاعت کورکورانه از اوامر طبقه ممتاز، شأنی در زندگی نداشتند»^۱ در سایه مشروطیت که در ۱۸۸۹ رسماً مستقر شد امتیازاتی گرفته‌اند و دایمیوس‌ها (اشرف ژاپن) را عقب زدند.

هندوستان از اوائل قرن نوزده بمیدان تاخت و تاز مالداران اروپائی و بخصوص انگلیسی مبدل شد. جنبش ملی این کشور از این پس وسعت و رونق بیشتری یافت :

سیخ‌ها با شہامت شگفت آوری شش سال تمام (۱۸۴۳-۱۸۴۹) قددت ونیرنگ انگلیس‌پارا خنثی کردند. در ۱۸۵۷ سپاهیان ہندی بشورش دامنه‌داری دست زدند کہ یکسال ونیم طول کشید و هنگامی درہم شکست کہ امیران بنگالہ در کن بکمک مستعمرہ طلبان شتافتند.

۱ - نقل از تاریخ اروپا، صفحہ ۱۵۳ تألیف عباس پرویز.

بورژوازی، خورده بورژوازی و مردم زحمتکش همه جا در برابر هجوم مالداران اروپائی به مقاومت شدید ملی دست زدند. طوایف چرکس و لزگی تا ۱۸۶۰ بمقاومت خود بصدروس‌ها ادامه دادند، مبارزه علنی مردم ہندوچین در مقابل قوای انگلیسی و فرانسوی تا اواخر قرن نوزدهم طول کشید. درہمہ این کشورها تنها مظاهر فتودالیسم بودند کہ در اولین یورش بورژوازی طوق بندگی را بگردن مینهادند.

مال زحمتکش افریقائی نیز در برابر تجاوزکاران اروپا بشدت مقاومت کردند. مقاومت مردم الجزایر، تونس و مراکش بصد فرانسویها تا مدت زیادی ادامه داشت و حتی در مراکش بہ قرن بیستم نیز کشیدہ شد. مردم سودان بیش از شانزده سال (تا ۱۸۹۸) و سنگال بیش از یازده سال (۱۸۵۴ - ۱۸۶۵) در برابر قوای فرانسه شدیداً مقاومت کردند. فاتحین با زحمتکشان مقاوم و مبارز این کشورها با بدترین نحوی رفتار می کردند. در مقابل، مردم نیز تا آخرین دم مبارزه خود را ادامه میدادند. مثلاً لرد کیچنر در ترانسوال و رانسز (۱۸۹۹ - ۱۹۰۲) از هیچگونه

وضع طبقاتی در ایران

۵۶

ایران در آستانه مشروطیت

وحشیگری و خونریزی دریغ نکرد. شهرها و قصبه‌ها را آتش زد، گله‌های گاو و گوسفند را نابود ساخت، زنان و اطفال بوتر را هزاران هزار بزدان انداخته از گرسنگی بهلاکت رساند، مردان و جوانان را عموماً بقتل آورد و زمانی که فی الحقیقه مردی باقی نمانده بود آنرا تسخیر کرد.^۱

در کشورهای متمدنی‌تر این قاره مبارزات ملی بیش از همه جاجنبه بوزروائی داشت. مثلاً در مصر (در ۱۸۷۵)

وطن پرستان بضمدمداخله جویان انگلیسی و فرانسوی قیام کردند. اسمعیل پاشا خدیو مصر را کنار زدند و خارجیان را بیرون راندند و یساکشتند و حکومت ملی را تشکیل دادند.

گرد بادی که نوید آزادی بشر را در برداشت و در قرن هیجدهم از قلب اروپا برخاسته بود، بدین ترتیب در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم سرتاسر جهان را در خود گرفت و درختهای خشکیده و پوسیده بردگی بشر را از ریشه لرزاند.

۱ - تاریخ اروپا - صفحه ۳۸۶ تألیف نصراله فلسفی

پیش گفتار

پیشگفتار

۵۹

حالت سابق خود را کم کم از دست میداد . اینک جنگ دولت ایران با کشورهای سرمایه داری ، که بر جنگ‌های محلی مزید شده و همه به شکست مفتضحانه دولت ایران خاتمه مییافت ، از یکسو قدرت و حیثیت دستگاه حکومتی را هر لحظه ضعیف‌تر میساخت و از سوی دیگر طبقات اجتماعی را که تا آن هنگام یک سد نفوذ ناپذیر را تشکیل میدادند از داخل متعجر میکرد .

دربار میخواست قیافه خود را با وضع موجود جهان تطبیق دهد . گاهی تمایلاتی در این زمینه بچشم میخورد ولی علاوه بر گرفتاریهایی که در برابر خارجیان داشت تضاد داخلی و جنگ همیشگی خوانین و نزاع غیر محسوس با طبقات نوردس مانع از این اصلاح میشد .

درباریان و شاهزادگان برای بدست آوردن ثروت و پول بیشتر و یا احراز مقامات عالیتر به دسته‌بندیها دست میزدند (قتل قائم‌مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیر کبیر که طرفدار اصلاح طلبی بشیوه تحول از بالا بودند در اینصورت کاملاً طبیعی بود) . حکومت خانخانی ، چنانکه شیوه اوست ، ایجاب میکرد که هر زمان خانی را برای

در میان سبلی که از چشمه زاینده صنعت اروپا سرازیر شده بود و به ملت‌ها مسیر نوین زندگی را نشان میداد ناخدای سفینه ایران نیز بایستی چرخ کشتی را بر مراد آن بگرداند . چنین نیز شد . حرکت در مسیر گذشته دیگر امکان نداشت و با وجود سرمایه داری اروپا همه چیز

بدست آوردن حکومت تمام و یا قسمتی از ایران و یا حفظ وضع موجود برانگیزاند، بخصوص که سیاست‌های امپریالیستی برای گرفتن امتیاز بیشتر از دولت مرکزی از یکطرف دامن‌زدن این طغیان‌ها میشدند.

همین خانها بودند که سابقاً با مالیات‌های جنسی که بدولت مرکزی میپرداختند باو قدرت میدادند، ولی اکنون بعضی از خوانین با دولت در زدوخورد بودند و برخی دیگر نیز اگر از این طریق مالیاتی میپرداختند (باید دانست که این نوع مالیات نیز در اواخر دیگر مسخره شده بود) هنوز به نیمه راه نرسیده بود که آدم‌های خان‌آرا از چنگ مأمورین دولت در میر بودند.

ضعف دولت مرکزی که نتیجه طبیعی این تضادها بود موجب قدرت روزافزون آخوندها و روحانیون را فراهم میساخت. اینان، که در قدیم با نفوذ معنوی و روحی خود قدرتی بدست آورده بودند، اینک با در دست داشتن قدرت مادی نیز رسماً دولتی در داخل دولت تشکیل داده بوده و از پرداخت مالیات و کمک بدولت مرکزی با میورزیدند. تنها کسانی که پولی در دست داشتند

(پول یعنی چیزی که با وجود آمدن مردم شهرنشین جانشین گندم و گوسفند و یا سایر اجناس که وسیله مبادله هستند میشود و همه معاملات را مطیع خود میسازد) و میتوانستند حکومت مرکزی را تقویت کنند مردم بی‌نام و نشان شهرها بودند که با وجود یافتن قدرت مادی زیاد از القاب و عناوین و امتیازات خانها و درباریان و روحانیان بهره‌ای نداشتند ولی اگر بنا بود دولت مانند آوازه‌خوان دوره‌گردی که برای تکدی ساز خود را برای طبقه تازه بدوران رسیده پولدار نوازند لزوماً بایستی ساز خود را بر طبق تمایلات همان طبقه موزون کند. لذا تا وقتی که دستگاه دولتی بروفق دخواه آنان رفتار نمیکرد آنان نیز نمیتوانستند کمک قابل توجهی باو بکنند، بخصوص که مردم زحمتکش و فقیر در معامله سردمداران خود که همان پولداران شهرنشین بودند - با دستگاه دولتی نظارت میکردند.

در اوائل قرن نوزدهم در میان هنگامه هجوم

۱- نقل از انقلاب کبیر فرانسه نوشته و گردآورده ت. ا.

جکسون. ترجمه ی. ربانی.

سرمایه‌داران اروپائی و ایجاد نهضت‌های ملی و آزادیخواهی مردم جهان، وضع طبقات اجتماعی ایران نیز در طریق تحول و تکامل جدی افتاده بود .

طبقه حاکمه

درباریان و اشراف و مالوک طوایف که قسمت اساسی طبقه حاکمه را تشکیل میدادند بر اثر ورود سرمایه داری خارجی و آیدئولوژی او رو به ضعف میرفتند . سرمایه داری خارجی برای عرضه داشت و یا عبور کالای خود و یا کشف معادن و کسب امتیازات اقتصادی در ایران امنیت

میخواست و بدین ترتیب برای از بین بردن ناامنی که از خصایص دوران ملوک الطوایفی است کوشش فراوان میکرد. سرمایه‌داری داخلی نیز از این نظر با سرمایه‌داری خارجی هم آواز بود. این کوشش و نبرد سرمایه‌داری خارجی و داخلی هم به تضعیف سیستم ملوک الطوایفی کمک میکرد. زدو خورد دائمی بین خوانین و حکومت مرکزی نیز که یکی دیگر از خصایص دوران فتووالی است در ضعیف کردن خوانین تأثیر فراوان داشت. از مدت‌ها پیش خوانین خود را در برابر يك تحول اجتماعی میدیدند. از یکطرف احتیاج آنها به تجار و سرمایه‌داری داخلی افزونی مییافت و از طرف دیگر دستگاه دولتی که خواهان مرکزیت بود به تزلزل آنها کمک میکرد و هر وقت که فرصت دست میداد املاک را از دست آنها میگرفت و جزء خالصجات دولتی و یا تیولها میکرد و بدین ترتیب بر عده دهقانان آزاد و خرده مالکین افزوده میشد و ملوک طوایف جای خود را به مالکین میدادند (ایجاد رقبات نادری و محمد شاهی و بنیچه توسط میرزا تقی خان صرفاً برای تضعیف خوانین و ایجاد مرکزیت بیشتر صورت گرفت).

همچنین عده‌ای از خوانین در اثر آشنائی با وضع تازه جهان متوجه شدند که دیگر ادامه حیات بترتیب سابق غیر ممکن است. ملوک طوایف روز بروز خود را بی چیزتر و محتاج ترمی یافتند و مجبور بودند دست به چپاول کاروانهای تجارتنی بزنند و موجب شوند که سرمایه‌داری برای نابودی آنها زودتر و شدیدتر دست بکار شود.

بدین ترتیب دوران حیات ملوک الطوایفی در ایران در اثر زد و خورد های دائمی در داخل خود و بسا دولت مرکزی، احتیاجات جدید، ایجاد طبقه تاجر داخلی و نفوذ سرمایه‌داری خارجی و نفوذ ایده نولوژی بورژوازی در میان عشایر و ایالات به پایان میرسد.

دربار که در مرکز دستگاه دولتی قرار داشت در نبرد به ضد خوانین و در جنگهای خارجی همانطور که گفته شد قدرت و حیثیت خود را از دست میداد و در میان خرجهای فرادان و درآمد بسیار کم که روز بروز در اثر فقر و طغیان خوانین کمتر میشد تحلیل میرفت. تضاد داخلی و مبارزه شاهزادگانی که هر يك برای از پا انداختن دیگری میکوشیدند این ضعف را افزون میساخت، طبقه تازه

بدوران رسیده در عین حال که بوسیله تحصیل کرده‌ها و فرنگ رفته‌های خویش کم کم میخواست دربار را آنطور که خود میخواست بسازد و همه جا با شکل قرون وسطائی دربار مبارزه میکرد، به هیجان مردم زحمتکش و بخصوص زحمتکشان شهر برای تغییر شکل وضع موجود توسعه میداد. این مسئله هم خود در تضعیف دربار کمک مؤثر داشت.

بطور خلاصه میتوان گفت دربار در میان تجملات قرون وسطائی که دیگر با وضع جدید نمیتوانست بحیات خود ادامه دید، در میان خصوصتهای داخلی، در میان جنگهای داخلی و خارجی رو بضعف مینهاد.

به تحقیق اگر طبقه تازه بدوران رسیده و مردم زحمتکش میدانست پس از برانداختن دستگاه ظلم چه چیزی میتواند بجای آن بنشانند و اگر سرمایه‌داری خارجی برای در دست داشتن يك قدرت مرکزی مؤثر به بقای او کمک نمیکرد، این دستگاه یکبارہ از هم می‌پاشید و درهم فرو میریخت.

همین اوضاع بود که برخی از درباریان را مجبور ساخت تا برای بدست آوردن قدرت بطرف مردم نهضت کننده برای مدتی و تا حدودی گرایش پیدا کنند.

روحانیون

روحانیون که افراد تحصیل کردهٔ زمان بودند بخصوص در این اواخر دیگر يك طبقهٔ متحد و یکدست را تشکیل نمیدادند . عدهٔ معدودی از آنان جزء طبقه حاکمه وقت بودند . اینان هم در مسجد و محراب حکومت داشتند و هم در دستگاه دولتی و در حقیقت منبر و محراب را در خدمت

روحانیون

۶۹

حکومت بکار میبردند . اکثر آنها پادشاه و پادشاهان درباری خویشی نزدیک داشتند . از راه سهم امام و موقوفات و غیره که بیشتر از طبقهٔ متوسط تاجر و کاسبکار پولدار به آنها میرسید ثروت انبوهی اندوخته و برای تثبیت قدرت خویش مالکیت ایزاد بزرگ تولید را که در آن زمان چیزی جز زمین نمیتوانست باشد بدست آورده بودند . ضمناً از کلیهٔ عناوین و امتیازات «نجابت» و «شرافت» برخوردار بودند . بعلاوه بواسطهٔ داشتن پول بر اکثر «نجبا» و بواسطهٔ تسلط در مسجد بر همهٔ آنان امتیاز داشتند . ولی وقتی که مردم زحمتکش همدستی آنها را بآستگاه دولتی وقت کشف نکرده بود بآنها احترام میگذاشت . این مسئله نیز بر امتیاز و قدرت روحانیون مالدار نسبت به نجبا میافزود، بالعکس بسیاری از روحانیون بی چیز جزء طبقهٔ متوسط و پائین بودند که در نهایت سختی زندگی میکردند و در میان حجره‌های تنگ و تار مدارس بسر میبردند . اینها جز از لحاظ شکل لباس (و نه از لحاظ کیفیت) هیچگونه وجه تشابهی با افراد مالدار این گروه نداشتند .

در این اواخر قدرت روحانی نیز اندک اندک بدنبال

قدرت مادی ارثی میشد و همین مسئله موجبات طغیان افراد یاسواد ولی بی چیز این دسته را به قدرت موجود فراهم میساخت .

باین ترتیب هیچ چیز تعجب آور و تصادفی نیست اگر افراد این دسته که دانشوران بی چیز عصر خود هستند پیشاپیش نهضت‌های اجتماعی ایران دیده می‌شوند .

طبقه متوسط و مردم زحمتکش

طبقه متوسط قدرت و توسعه‌ای روز افزون مییافت بر جمعیت شهرها هر دم افزوده میشد، حتی قصبیات و شهرهای جدیدی که مرکز معاملات دهاتیان یک ناحیه و یا گذرگاه دائمی کاروانهای بزرگ تجارتنی بود، بوجود می‌آمد.

این طبقه تازه بدوران رسیده که ثروت خود را از

یکسو با بهره کشی مستقیم از توده فقیر مردم و از سوی دیگر با گران فروختن اجناس خود بآنان بدست آورده بود نه در شهر و نه در ده آن آزادی را که خواستار بود نداشت. کاروانهای بزرگ تجارتمی برای حفظ مال التجاره‌های خود از دستبرد غارتگران خوانین مستخدمینی داشت. تنها ماجراجوترین افراد میتوانستند چاروادار باشند. ولی با اینهمه بازرگانان مجبور بودند در یک مسافرت چندین بار بآدمهای خوانین قره سوزان یا سلامت روبدهند. دستگاه دولتی علاوه بر اینکه قدرت جلوگیری از تجاوزات خوانین را نداشت خود نیز بانحاء مختلف در امور بازرگانان کارشکنی می کرد. مثلاً امور گمرکی تابع هیچگونه مقرراتی نبود. «از یک جور متاع داخلی و یا خارجی از یکی دو تومان و از یکی دیگر یک تومان و از دیگری که گویا پندش سرباز یا برادرش توپچی (بود) پنج هزار می گرفتند»^۱ علاوه بر گرگهای مرزی، گرگهای داخلی نیز وجود داشت. در داخل شهرها فراشان حکومت برای انباشتن جیبهای خود بانواع

۱- نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم الاسلام کرمانی.

واقسام مردم را آزار میکردند. «تجار زادگان را با اسباب چینی‌های گوناگون و بانواع کارهای نامناسب متهم ساخته آبرو و اعتبارشان را برای پنج تومان پایمال (میساختند) و از جوان باحیا و نجیبی برای شرم از پدر و مادر بی هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان یا زیادتر بنام جریمه می گرفتند»^۱ در حقیقت تجار وقتی از آزادی، عدالت و قانون و امثال آن صحبت میکردند منظورشان همان آزادی در امور تجاری، برابر شدن با اشراف در «نجابت»، نظم و ترتیب در مالیاتی که باید پردازند و مانند اینها بود. پس اگر طبقه مزبور تا این اندازه باتوده مردم هماهنگی می کرد چیز تعجب آوری نبود.

افراد طبقه متوسط در شهرها قدرت زیادی داشتند، پول که کم کم جای تمام قدرتها را میگرفت، در دست آنان انباشته بود، و چون در رأس اصناف نیز قرار داشتند از قدرت اعضای اصناف استفاده می کردند.

اما توده زحمتکش مردم که از قدرت مالی بی بهره و تاحدود زیادی از رشد اجتماعی نیز عاری بود طبیعی بنظر

۱- از «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» نوشته حاج زین العابدین مراغه‌ای به نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان».

میرسید که در جنبش اجتماعی زمام خود را بدست تازه بدوران رسیده ها و تحصیل کرده های آنان سپارد. این مردم در بدترین وضع بسر میبردند و نمیتوانستند در جنبشی که قدرت مرکزی را میخواست محدود و ضعیف سازد یطرف بمانند. همینها بودند که از یکطرف «وزرای ایران» آنانرا به حکام و حکام به پیشکار و پیشکار به بیگلر بگی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشان هم به فراشبازی که از ارازل وادانی ناس^۱ بودند می فروختند. از ما کولات و مشروبات آنان بانحاء مختلف مالیات اخذ میکردند. از طرف دیگر دستگاه دولتی و اعضای آن بانحاء مختلف از تجار تازه بدوران رسیده پول میگرفتند و آنان نیز تلافی آنرا از مردم بی چیز در میآوردند. فی المثل «دم دروازه هر چه وارد میشد با اسم حق الحکومه و تعارف ورشوه... یا بنام حق الصدازه یا بعنوان حق کدخدا و با اسم قیابنداری^۲» قسمتی را مطالبه می کردند و یا «عین الدوله صد اعظم ایران روزی هزار تومان با اسم تعارف از خبازخانه و قصابخانه تهران «میگرفت» که نان و گوشت را بهر قیمتی که بخواهند بفروشند^۳».

۲-۲۵۹ از «سیاحتنامه ابراهیم بیگ»

۳- نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان»

و همین «صداعظم امتیاز آب (تهران) را داده بود بیک نفر سید و او هم جمعی از ارازل و اوباش را با خود همدست نموده... در هر فصل و هر روزی بیک بهانه و یک اسم مطالبه یک مالیاتی از مردم و خانه ها و حمام ها و کاروانسراها^۱» میکرد.

در دهات وضع بدتر از شهرها بود. علاوه بر قتل و غارت هائی که خوانین نسبت به مردم ده نشین روا میداشتند دولت نیز از طبقه زارع و خورده مالک (گروه اخیر در اثر توسعه تجارت و تمرکز طلبی دربار رو بغزونی میرفت) انواع مالیات ها اخذ می کرد و مامورین دولتی بعنوان مختلف از آنها پول می گرفتند. اول از ملک، دوم از حیوان، سوم از خود او^۲ و آنچه را نیز که مینامند «گاهی بعنوان عوارض و بقیه را هم بعنوان جرم» از او میچاپیدند اغلب اتفاق می افتاد که «مأمور حکومت در دهات... که میخواست یکتومان پول از رعیت بگیرد و رعیت نداشت، او را بدرخت می بستند و آتقد شلاق میزدند که عابرین یکشاهی یکشاهی بدهند (تا) پس از یک دو روز یکتومان...»

۱- نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان»

برای مأمور حکومت جمع شود. حتی رعیت دختر خود را در مقابل پنج هزار و یا یکتومان به مأمور حکومت^۱ میداد.

شاه که در رأس دستگاه حکومتی قرار داشت، خود دامن زن این آتش بود مثلاً ناصرالدین شاه برای هر ولایتی مقداری پیشکش تعیین کرد که در هیچ جزوه جمعی منظور نشده بود^۲.

عده زیادی از افراد طبقه محروم که در زیر فشارهای نوین و طاقتفرسای دستگاه حاکمه بی چیز تر می شد، بجای طغیان بصد این دستگاه بیداد در اثر نداشتن رشد کافی «سالیانه چندین هزار... ترک دار و دیار خود گفته بخاک عثمانی و روس و هند^۳ پناه میبردند. (همین ها بودند که افکار نو را از این کشورها با خود به ایران آوردند و جنبش مشروطیت را رنگ و رونق دادند).

طبقه تازه بدوران رسیده، که با اصناف خویشی داشت و از لحاظ نداشتن القاب و عناوین و آزادی (البته برای تجارت و دادن مالیات) و فشار مأمورین دستگاه حکومتی،

۱ و ۲ - نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان»

با توده مردم همدرد بود، تشکیلاتی می خواست که در قبال گرفتن مالیات، از او و اموال او در برابر غارت خوانین دفاع کند و یا در صورت طغیان احتمالی مردم بی چیز (که کالاها را بقیمت گران از او میخریدند) مدافعش باشد. ولی «مالیات ایران... خرج سفر و فدای هوی و هوس چند نفر دزد درباری میشد... وزیر جنگ... شب و روز همش این بود که جوان خوش صورتی را بدام آورد و او را سرهنگ و سرتیپ و امیرتومان و یا امیرنویان کند.» و معلوم نبود که «این سرتیپ کدام سرباز دارد و فوج او کجا مأمور است. این میرپنج بر کدام تاین ریاست دارد» و هكذا^(۱).

واضح بود که طبقه تازه بدوران رسیده نمیتوانست با این سبک نظر خود را بکرسی بنشانند و مجبور بود این سیستم را دگرگون سازد و برای اجرای این منظور مجبور بود بتوده مردم رو بیاورد و آنها را تکان بدهد، شاید باینوسیله دستگاه دولتی را به عقب نشینی و پذیرفتن نظریات خود وادار سازد ولی توده زحمتکش نیز در امور اجتماعی صاحب نظر بود و اساساً از هیچ عضوی از دستگاه حاکمه دلخوشی

۱ - نقل از «سپاه حقنامه ابراهیم بیگ»

نداشت و طبقهٔ مالدار شهرنشین اگر برای خاطر او هم بود فریاد میزد «لاتکن عبداً لغيرك وقد جعلك الله حراً... تا کی ما بیچارگان در بندگی پادشاه و حکام و وزراء مقید باشیم^(۱)» همین طبقهٔ تازه بندان رسیده بود که میخواست از نفوذ سایر کشورهای سرمایه داری مانند روس و انگلیس در ایران جلوگیری کند زیرا این دو کشور رقبای نیرومندی برای او محسوب می شدند. در حقیقت بازرگانان و پولداران داخلی از یکطرف بمنظور داشتن آزادی عبور و مرور در داخل مملکت خواهان يك حکومت مرکزی و از طرف دیگر خواهان يك قدرت صنعتی و تجاری برای مقابله با کالاهای خارجی بودند و چون برای تثبیت نظریات خویش توده های مردم را نیز بیاری می طلبیدند نهضت های کوچک و بزرگ ایران و بخصوص جنبش مشروطیت (گذشته از اینکه بعلمت ایجاد در يك محیط مذهبی تا مدتی رنگ شدید مذهبی داشت) از یکطرف جنبهٔ بورژوازی، از طرفی جنبهٔ جانبداری از مردم و از طرف دیگر جنبهٔ ملی داشت، زیرا از یکطرف می خواست به هر چه و هر چه دوران فتوایته خاتمه دهد و

از طرفی توده های مردم را بحرکت در آورده بود و از طرف دیگر منافع دولتهای استعمارطلب خارجی را تهدید می کرد. با دقت مختصری در جنبشهای ایران در قرن نوزدهم و بیستم کلیهٔ این مراحل را میتوان مشاهده کرد.

جنبش‌های اجتماعی ایران در قرن نوزدهم

اوج یافته است .

۲- در داخل کشورهای سرمایه‌داری اروپا ، مردم در دنبال انقلاب بورژوازی به جنبشهای خود ادامه میدهند و تا حدود زیادی یاز و راهنمای نهضت‌های ملی و ضدفقودالی شرق شده‌اند .

۳- در اثر رقابت سرمایه داران اروپا در شرق و ورود تکنیک جدید باین نواحی ، منطقه‌های سرمایه‌داری و بالنتیجه هسته جنبشهای ضد خارجی بوجود آمده و در دنبال آن نهضت‌های ضد حکومتی میدان و رونق یافته است .
سیمای ایران را در همین زمان میتوان چنین ترسیم کرد :

۱- سرمایه داران اروپا و بخصوص سرمایه داران انگلستان و روسیه تزاری برای مستعمره ساختن ایران یا لاقلاً کسب امتیازات تازه‌ای از آن شدیداً رقابت میکنند . در این رقابت هر کدام بنفع خود در طبقه حاکمه جیره خورانی یافته ، از یکطرف به عصیانهای ناآگاهانه مردم یضد امتیازات خارجی دامن میزنند و از طرف دیگر برای بهره برداری از منابع ایران مردم ، را با تکنیک جدید

پیش گفتار

چهره جهان را در اوایل و اواسط قرن نوزدهم میتوان چنین ترسیم کرد :

۱- فقودالیسم در قسمت اعظم اروپا از میان رفته ، طبقه سرمایه دار با انقلاب حکومت را بدست گرفته و فعالیت و رقابت در میدان جهان برای بدست آوردن بازار و مستعمره

آشنا کرده اند .

۲ - طبقات سابق که اینک ناجوریشان آشکار شده بحال گسستن افتاده و طبقات جدید به تکانی شدید دچار شده اند . بازرگانان و مالداران که در رأس طبقه متوسط و کاسب قرار دارند برای حفظ منافع خود طرفدار نظم و مرکزیتی هستند که در دستگاه فتووال موجود نمیتواند وجود داشته باشد ، وهمینها هستند که برای بدست گرفتن امور اقتصادی کشور با نفوذ خارجیها مبارزه می کنند . ملایان و آخوندان بی چیز نیز کم کم خود را از آخوندان ملائک جدا می بینند . مسائل فوق را برای طغیان مردم زحمتکش که در همه حال از طبقه حاکمه دلی پر خون دارند آماده میسازد .

۳ - و بالاخره در اثر نفوذ تکنیک جدید ، رقابت سرمایه داران اروپائی و نفوذ طرز تفکر مخصوص بورژوازی تمایلات و افکار نوینی را که سابقاً موجود نبود و نمیتوانست باشد از قبیل آزادیخواهی (یعنی آزادی برای تجارت) ، مساوات طلبی (یعنی تساوی با اشراف و اعیان در امتیازات قانونی و استفاده از آن امتیازات) ، تمرکز جوئی (یعنی تبعیت از

از یک حکومت مرکزی و ایجاد امنیت برای تسهیل امور بازرگانی) ، وطن پرستی (یعنی مقابله بازرگانی داخلی با سرمایه داری خارجی) و بالاخره طرفداری از انقلاب (یعنی گرفتن حکومت از دست فتووالها بفتح سرمایه داری داخلی) بوجود میآید و توسعه و نفوذ می یابد .

باید دانست که این کودک نوزاد در زیر عیبای دراز آخوندان و دامن قبای طبقه متوسط محافظه کار پرورده میشود و در مراحل اولیه گاهی که سر از پرده برون میکشد چهره اش رنگ مذهبی دارد ، ولی هر چه از کتاب توده ها بیشتر درس می خواند قیافه جدی تری بخود میگیرد تا آنجا که از چراغ کشی شیخ احمد احسائی به تفنگداری ستارخان میرسد .

جنبش های مذهبی

مردمی که در میان مقررات قرون وسطائی زندگی میکنند همیشه با فشار خانها و حکومت خانجائی روبرو هستند. در محیط فکری و روحی دوران فئودالیتة مذهب با تمام قدرت حکومت میکند. مذهب بوسیله آيات اخلاقی خود عصیانهای مردم را از یکطرف تعدیل مینماید و از

جنبش های مذهبی

۸۷

طرف دیگر بجنبش های فکری که در اثر پیدایش پدیده های نوین اقتصادی - اجتماعی بوجود می آید - رنگ مذهبی میدهد یا بزبان بهتر آنرا از طریق صحیح منحرف میسازد.

اجتماع شرق و ایران نمیتوانست خارج از دایرة این قانون کلی تاریخ قرار گیرد و لذا بموازات ایجاد و توسعه شهرها و پیدایش بازرگانان مالدار و هیجانات کوتاه وزودگذری که در صحنه سیاست بوجود می آید - مانند قتل گریبایدوف و سی و هفت تن از یارانش - جنبش های مذهبی نیز رونق میگیرد.

اگر در شرایط خاصی نهضت شعوبی از میان اسلام سر بیرون میکشد و اگر در شرایط خاص دیگری^۱ از میان هیاهوی ناقوس کلیسای کاتولیک ندای مارتین لوتر بگوش میرسد و فرمانروای جهان مسیحیت میشود، خیلی طبیعی است که در شرایط خاص ایران قرن نوزدهم نیز قبل از همه صدای اصلاح طلبی از درون حجرات دارالعلم های

۱ - این دو شرایط خاص، بهیچوجه یکی نیستند و از نظر تاریخی باهم اختلاف اساسی دارند، در اینجا فقط از لحاظ مذهبی شدن جنبشهای اجتماعی، مشابه یکدیگر قرار گرفته اند.

قدیمه بگوش برسد و قبل از همه پایه‌های مذهب حاکم بلرزه در آید. در حقیقت صدای لرزان شیخ احمد احسائی ندای اعلان جنگ به حکومت موجود روحانیون بود ولی چون هنوز گام‌های اول مبارزه برداشته میشد این صدا آهسته و لرزان و کلمات آن ناجور و مبهم بگوش میرسید. شیخ احمد احسائی (از ۱۱۵۷ تا ۱۲۴۲ هجری قمری - ۱۷۴۳ تا ۱۸۲۶ میلادی) با شك کردن در مسائلی مانند معراج و معاد و امثال آن و آوردن نظریات جدیدی در این باره در حقیقت آغاز جنبش دامنه‌دار طبقه متوسط را بصد امور حاکم‌زمان اعلام داشت.^۱ رد کردن مطالبی که بیش از هزار سال برای عده‌ای آستین کسوتاه و دست دراز ناندانی پر بر کتی را تشکیل می‌دهد مسلم است که کاری آسان و شوخی و مزاح ساده‌ای نیست، زیرا این مسئله طرز افکار حکومت‌کننده زمان و بالنتیجه صدای ناقوس مرگ روحانیون حاکم زمان یا بهتر بگوئیم خواندن سوره الرحمن برای ملایان با قدرت و وقت میباشد. بهمین دلیل بود که افکار شیخ احمد احسائی با مخالفت جدی و شدید روحانیون تروتمند و با

۱- می‌ماسیت نیست اگر خواننده بیاد جنبشی که سید احمد کسروی در رأس آن قرار داشت بیفته.

قدرت رو برو شد و پیروان شیخ (با اینکه او یکی از علماء بزرگ عصر و مردی زاهد و متقی بود) بشدت مورد زجر و شکنجه و طعن و لعن بزرگان دین قرار گرفتند ولی چون این عقاید چندان عمومی نشد، وحشیگری حجت‌الاسلام‌ها و ارتباط آنان با دستگاه حاکمه پوسیده وقت نیز بطور - شایسته‌ای روشن نگردید و بهمین دلیل که این افکار نمیتوانست عطش مردم را فرو نشانند چندان وسعت و دامنه پیدا نکرد. سایر پیروان شیخ از قبیل سید کاظم رشتی و غیره که نه چیزی تازه‌تر از او میگفتند و نه قدمی از او فراتر می‌گذاشتند مانند باب و بهاء مورد حمله و هجوم طبقه حاکمه وقت که از ملوک طوایف، درباریان و آخوندهای متعذ تشکیل میشد - قرار نگرفتند. عطش توده‌های مردم که انهام بخش جریان‌های تازه هستند و نمیتوانند در یکجا ساکن بمانند، با اینگونه چیزها فرو کشی نکرد و چیز تازه‌ای طلب مینمود.

تمام شرایط ایجاب می‌کرد که نهضت دامنه‌داری در مذهب اسلام، که یکی از عوامل حاکمه وقت بود، بوجود آید. چنین نیز شد، و بالاخره پس از گام‌های اولیه‌ای که

توسط شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و ک. ریمخان کرمانی برداشته شد، سید علی محمد باب (در ۱۲۶۰ هـ ق - ۱۸۴۴ م) پیدایش این نهضت را اعلام داشت.

چیزی نگذشت که عده اصحاب «حی» (۱۸ نفر اولی که دعوت باب را پذیرفتند و خود باب که عده آنها مجموعاً ۱۹ نفر میشود) از هزار نیز در گذشت. سخنان باب در میان مردم ریشه دوانید. دستگاه حاکمه زمان همینکه نفوذ دعوت باب را، که از طبقه متوسط و تاجرزاده بود، مشاهده کرد برای خفه ساختن آن بدست و پا افتاد، بیش از یکسال نگذشته بود که برای اولین بار حکومت شیراز ریش دو نفر را سوزاند و چوب زد و مهار کرد و گرد شهر گرداند و بالاخره نفی بلد کرد.^۱ چماق تکفیر از جانب آخوندان پولدار و متنفذ وقت بصد باب و پیروانش بلند شد، هنوز اول کار بود که مبارزه دستگاه حاکمه علیه این حادثه نو آغاز گردید و مردم بر شدت خود افزود.

سید علی محمد از طرف حکومت وقت در زندان دور

۱ - اخذ از کتاب «کواکب الدرر فی مآثر البهائیه» تألیف عبدالحسین آیتی (آواره).

افتاده ای محبوس شد. سوزاندن اموال، شکنجه، قطعه قطعه کردن و کشتار دسته جمعی پیروان او آغاز گردید. حتی مصلحینی مانند میرزا تقی خان امیر کبیر، بعلت دوری از توده های مردم و عدم درک علل ایجاد این عصیانها پیر حمانه کشتار آنان را دستور داد.

در قبال تشدید فشار طبقه حاکمه یعنی دستگاه دولتی و آخوندان متنفذ، تأثیر کلمه باب در میان طبقه متوسط و مقاومت پیروان او رو ب شدت مینهاد. نمیتوان مقاومت ها و مبارزات دلیرانه این طایفه را مانند جنگ سیصد و سیزده نفر در قلعه شیخ طبرسی بسر کردگی ملاحسین پشروئی (که مبارزه پیروان حسن صباح را در قلعه الموت بخاطر میناورد) که با جذبه ای عرفانی پیروان هوار گردشع جمال جسانان میگشتند و از شوق خود را در آتش میسوختند، فراموش کرد.

نه اعدام باب، نه کشتار دسته جمعی، نه تحریکات آخوندان و نه دودستگی و نفاق هیچیک نتوانست از این شعله دامنگیر جلو گیرد و پیروان باب دامن دوست را که بصد خون دل بدستان افتاده بود با افسون خصم نمیتوانستند

رها سازند. عده زیادی از مردم متوسط که بصد عوامل حاکمه وقت عصیان کرده بودند طریق نجات را در پیروی از میرزا حسینعلی بهاء (که مستوفی زاده بود و او را جانشین باب میگفتند) دانستند و گرد او جمع شدند.

«حجت الاسلام» هـ.ا به تکفیر یا فتوای باب اکتفا نکردند و عده ای از آنها در سر بریدن و گردن زدن پیروان باب با دستگاه حکومتی کمک مینمودند. ولی این سختگیران نتیجه اش تزیید مقاومت پیروان باب بود، بطوریکه عده ای از پیروان بهاء به سردستگی محمد صادق شیر بچه (د. ۱۲۶۸ هـ. ق.) «ظل الله» را مجروح ساختند و راه را برای میرزا رضای کرمانی هموار کردند.

نهضت بابیه با اینکه جنبه مذهبی و عرفانیش میچربید از جنبه سیاسی نیز خالی نبود (برخلاف آنچه که بهائیان امروز به پیروی از دستورات عبدالبهامد عیندکه در سیاست نباید دخالت کرد) جداً علیه کلیه عوامل موجود حاکمه وقت اعلان جنگ داده بود. بعلاوه سیاستهای خارجی در برابر این پدیده اجتماعی بهیچوجه بیطرف نماندند بلکه ۱ - اخذ از کواکب الدریه فی ما ثرا البهائیه

به تحریکات در داخل آن دست زدند.^۲

داشتن جنبه عرفانی و مذهبی شدید و سماجت رهبران این نهضت در پاک نگه داشتن جنبش مزبور با اصطلاح خودشان از امور سیاسی موجب رکود و بی رونقی آن شد. زیرا طبقه متوسط که در حال رشد بود و این نهضت را برای طغیان بصد وضع موجود ایجاد کرده بود نمیتوانست به یک مبارزه مذهبی قناعت کند. از این پس دیده میشود که چون یک مبارزه صرفاً مذهبی و عرفانی نمیتواند عطفش این طبقه را فرو نشاند نهضت های بعدی با حفظ رنگ مذهبی دارای چهره سیاسی تری هستند.

۲ - در کتاب «کواکب الدریه» مطالبی هست که این مسئله را تأیید میکند.

جنبش‌های مذهبی - سیاسی

برای تسکین خاطر طبقه متوسط مشرق زمین و راهنمایی نهضت‌های ملی درگیر و دارا فلول نهضت باب زمزمه «اتحاد اسلام» از گلوی سید جمال‌الدین اسدآبادی بیرون می‌آید. این زمزمه در حقیقت بودژیوازی کلیه ممالک شرقی را برای مبارزه با استعمار و بخصوص استعمار انگلستان

جنبش‌های سیاسی

۹۵

به اتحاد دعوت میکند و کسان بسیاری را که گوش بزننگ هر ندای ترقیخواهانه‌ای هستند بدور خود گرد می‌آورد (در میان طرفداران اتحاد اسلام کم نبودند کسانی که در اول پیر و باب بودند و پس از آن نیز در جرگه مشروطه خواهان درآمدند).

عبدالرحیم طالموف (که بازرگان زاده و خود بازرگان بود) ندای دعوتش بلند شد که «درمبانی اسلام در میان شیعه و سنی بجز از خلافت بینونتی نیست و آنچه غیر از این مختلف فیه این دو طایفه است محل توجه و قابل اینقدر کشمکش‌ها نباشد.» و اکنون «موقوف بغیرت مؤدبین این دو طایفه و رجال کافی دول و انصاف شخصی سلاطین عظام اسلام است که اختلاف کلمه را از میان بردارند و ضعف خود را از شومی این نفاق که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده مبدل بقوت و استعداد دفع نواب امترا کمه ملی کنند و خامت او را مال بینی نمایند و از انهدام این بنای بزرگ بترسند و تر کیده‌ها که از زلزله و ساوس و فساد اشخاص باغرض بعمارت باشکوه اسلام رسیده مرمت و اصلاح نمایند و آب رفته بچسوی باز آرند. شیشه شکسته را، اگر پیوند پذیر نیست از نو آب کنند تا مخلوط

شود و بهترین وسایل احیای توحید مدفونی ملت اسلام را در تغییر الف بادانند،^۱ برخی حتی از آب کردن و پیوند دادن «شیشه شکسته» اسلام و «تغییر الف با» قدم فراتر نهاده مانند میرزا آقاخان کرمانی پیروان تمام ادیان و فرق (بودائی، برهمنائی، شیعی، سنی، طبیعی، بهائی، کاتولیک، ارتدوکس و...) را به وحدت و اتحاد دعوت میکردند^۲ و سیدجمال‌الدین رهبر این جماعت خود در زیر نام «اتحاد اسلام» ملل شرق را به نبرد با استعمارانگلستان فرامیخواند و چنین مینداشت که میتواند بورژوازی برخی از کشورهای شرقی را با دستگاه حکومتی زمان یعنی «رجال دول» و «سلاطین اسلام» آشتی دهد و با اتحاد آنان سرمایه داری اروپا را براند، اما بالاخره متوجه شد که «بدبختی و ذلت اسلام (و در حقیقت ملل شرقی یا بهتر گفته شود بورژوازی شرق) از سلاطین استبداد و علمای سوء... (که) دین را برصلاح خود ساخته اند. و فرسخها از اسلام

۱ - نقل از کتاب «نخبه سپهری» نوشته عبد الرحیم نجاتزاده

تبریزی.

۲ - از کتاب «هفتاد و دو ملت» نوشته میرزا آقاخان کرمانی

دور افتاده اند^۱ (یعنی طرفدار سیستم فئودال قرون وسطائی هستند) آب میخورد و همین مسئله موجب شد که دست به کارهایی از قبیل تشویق میرزا رضا به قتل ناصرالدین‌شاه بزنند، زیرا عاقبت تاریخ کم و بیش با او فهمانده بود که برای تغییر اجتماع با دستگاه حاکمه وقت که طرفدار برگشت بزمان کهن یا لااقل خواهان حفظ وضع موجود است نمیتوان سازش و آشتی کرد.

دستگاه حاکمه بهیچوجه حاضر به سازش و آشتی نبود و هر کس را، که سیستم حکومتی موجود و یا متعلقات آنرا تهدید میکرد بشدیدترین وجهی کیفر میداد. فی‌المثل یک روز بناصرالدین‌شاه راپرت دادند کسه شبها جمعی در محله سنگلج در یک خانه اجتماع کرده در امر مملکت و اصلاح مذاکره میکنند. پادشاه جمعی را فرستاد، ۶-۷ نفر از اصلاح خواهان که دورهم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را بحضور پادشاه بردند. چاهی در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن میریختند و یا برای همین جور کارها همپا

۱ - از کتاب «سیدجمال‌الدین و مقالات او» گردآورده

ایران‌شهر - نقل از مقاله لطف‌الله جمالی.

بود . . . مأخوذین را در آن چاه انداختند . آنوقت خود پادشاه تفنگ را بدست گرفته متجاوز از سی فشنگ از پی آنان فرستاد که با اعتقاد خودزودتر آنها را به اسفل السافلین رساند و حاضرین را هر کدامی يك اشرفی انعام داد برای شکرانه موفقیت بر قتل آنها .»

در اثر فشار همین دستگاه بود که «امین الدوله در گوشه دهی عضه مرگ شد . مدیر روزنامه پرورش میرزا احمدعلی خان در غربت جان داد . حاجی میرزا احمد کرمانی (که گاهی خود را بهائی و زمانی بیانی یا بایی و وقتی آزادیخواه میخواند) در انبارشاهی جان داد . و عمال همین دستگاه بودند که «سیدجمال الدین را از زاویه حضرت عبدالعظیم با بی احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند ، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خیرالملک را در تبریز سرازتن جدا کردند ، میرزا علیمحمدخان نوه مؤتمن لشکر را . . . ازبام خانه اش بزیر انداخته او را شهید کردند ، میرزا رضا کرمانی را بدار آویخته و هلاکش نمودند ، حاج سیاح را (که زمانی

۱- رجوع شود به «کواکب الدرر»

از پیروان جدی یاب بود) چند ماه در زنجیر و کند محبوس داشتند . مستشارالدوله را حبس و اموالش را غارت کردند . آقا شیخ یحیی کاشانی را به محبس اردبیل انداختند و خلاصه «هزاران محبوس و مظلوم (از پیروان شیخ احمد احسائی و باب و بهاء و طرفداران سیدجمال الدین و اصلاح طلبان و مشروطه خواهان) در چاههای ارك و انبارشاهی جان دادند.»

کشتارها و شقاوت های قرون وسطائی دستگاه حاکمه وقت نتوانست از وسعت و رشد طبقه متوسط جلوگیری کند و بالاخره این طبقه در طول مبارزات رنگارنگ خود با طبقه حاکمه در اثر آشنائی بیشتری با جنبشهای آزادی بخش و بویژه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ، که در شرف تکوین بود ، جاده مستقیم تاریخ را از میان گرد و غباری که اسبهای سواران خوانین و دامن عبای روحانی نمایان برپا کرده بود یافت و پای در آن نهاد.

۱- نقل از کتاب «تاریخ بیداری ایران» تألیف ناظم الاسلام کرمانی .

طلایه مشروطیت

در دنبال این جنبشها که بیشتر رنگ مذهبی داشت، واز میان تحولات اقتصادی - اجتماعی که در قرن اخیر در ایران روی داده بود، بالزورده جنبش اجتماعی - سیاسی مشروطیت ایران سر بر آورد .
متفکران و منوران طبقه متوسط که برای معارضه با

فشار سرمایه داری خارجی بافکار طبقاتی خود رنگ ملی میدادند، از مدتها پیش با استفاده از جریانات مترقی جهان و بخصوص اروپا به نشر افکار و آرمانهای نو پرداخته بودند . نشریات مرتبی از قبیل حبل المئین (کلکته) ، اختر (اسلامبول) و مظفری (بوشهر) در داخل و خارج ایران امور سیاسی را ، تا آنجا که موقعیت اجازه میداد ، تحلیل و حتی انتقاد میکردند . کتابهایی مانند سفینه طالبی یسا کتاب احمد (طالبوف) ، نوشتهجات میرزا ملکم خان^۱ و سیاحت نامه ابراهیم بیگ (حاج زین العابدین مراغه ای) و امثال آن که مالا مال از شور ملی و وطن پرستی بود مردم را به اتحاد و تغییر وضع دعوت میکرد .

از گوشه و کنار در تحت تأثیر تحولات اقتصادی و نفوذ افکار مترقی سر و صداهائی زود گذر ، نا آگاهانه و مبهم و مغشوش بگوش میرسید . فی المثل « در سنه ۱۳۰۸ (۱۲۶۹ شمسی) اوراقی از طرف شورشیان و آزادیخواهان که

۱- منظور این نیست که نویسندگان این مطالب حقیقتاً ملی و بیرنگ بودند، بلکه منظور اینست که چه نوع افکاری در بین مردم زمان خریدار داشت .

آنروز مستور و در پرده بودند در پست خانه گرفته شد و مضامین آن مشتمل بر تهدید سلطنت بود. «و یا در ۱۳۰۹ (۱۲۷۰ شمسی) نمایش عظیمی بمنظور لغو امتیاز توتون و تنباکو داده شد که در آن هفت تن بقتل رسیدند و بیش از بیست نفر زخمی شدند و بالاخره به لغو امتیاز خاتمه پذیرفت.

با وجود تکفیر حجت الاسلام‌ها و فشار دستگاه دولتی تعداد مدارس و روزنامه‌های شخصی در سرتاسر ایران رو بافزونی مینهاد، مردم با ولعی تمام به افکار نو و مترقی رو می‌آوردند، نشریات را دست بدست میگرداندند و در توسعه و رونق مدارس شوری بی سابقه نشان میدادند، در باره مسائل روزمره زندگی بحث و اظهار نظر میکردند و طرفی انتخاب مینمودند. مسائلی که سابقاً بهیچوجه مورد توجه نبود و یا نمیتوانست تأثیری داشته باشد اینک نظرها را بخود جلب میکرد و تأثیر کلی داشت. آشکار بود که اجتماع کهن در حال از جا کندن است. کم کم همه مردم از همه طبقات و همه اصناف بسوی چیزی که، چندان روشن نبود و فقط

در کشاکش مبارزات طبقاتی تجلی کرد و شکل معینی یافت دعوت و جلب میشدند.

توده مردم و در پیشاپیش آنان بازاریان و ملایان بی‌چیز می‌رفتند که دستگاه استبداد را واژگون کنند و حکومتی دلخواه بر تخت بنشانند.